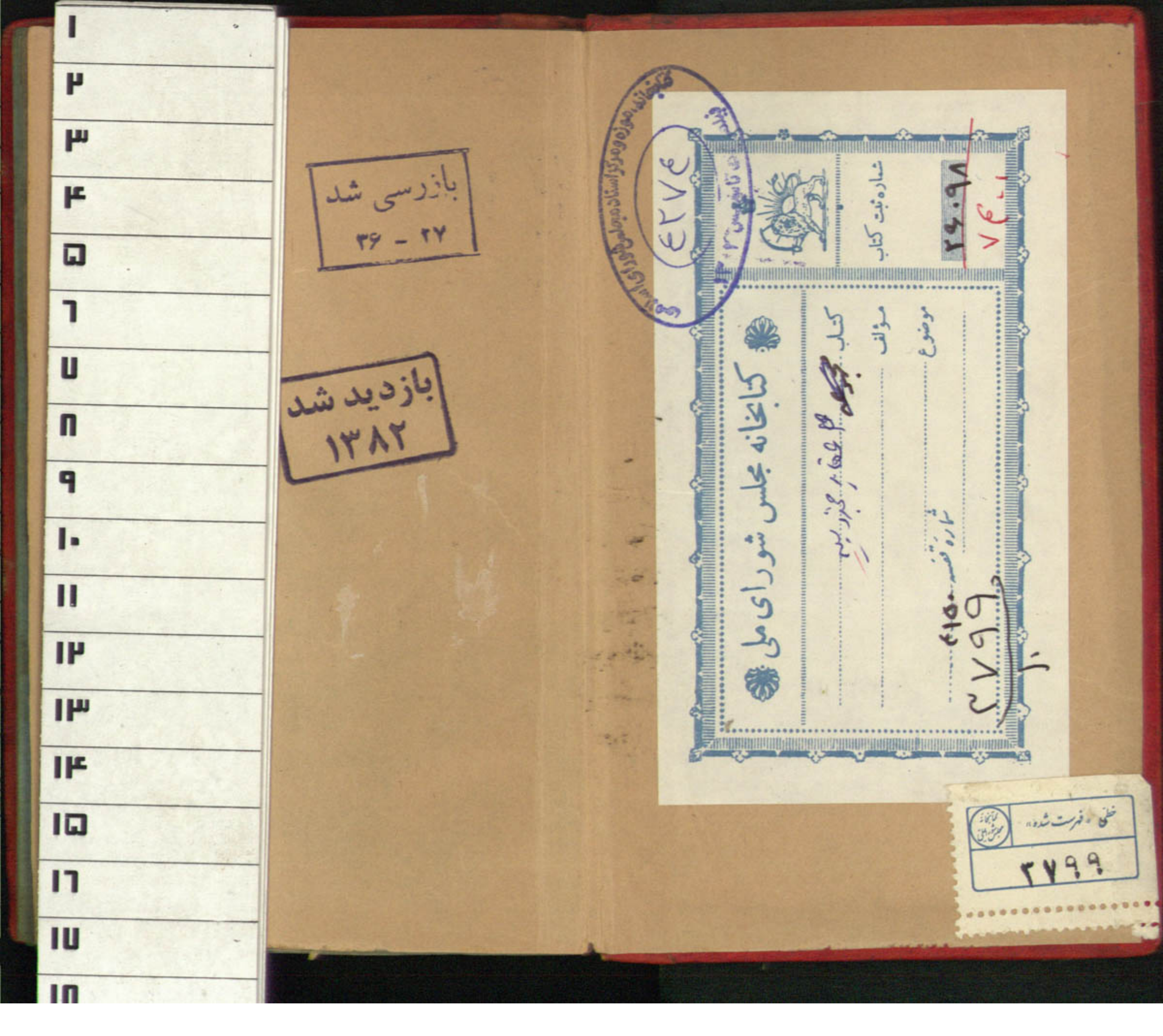
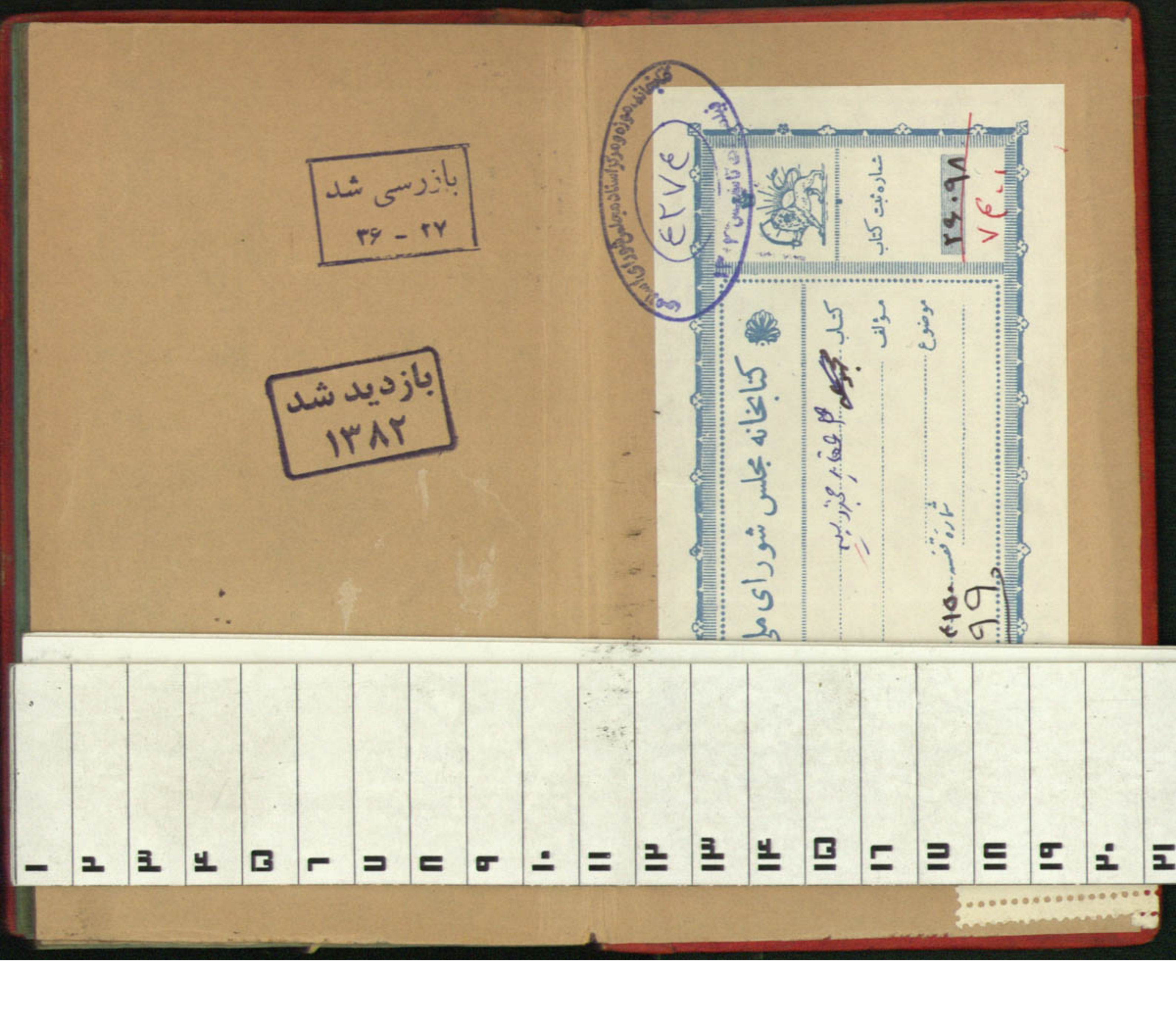



بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
خطی «فهرست شده»
۳۷۹۹


بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۲۹۰۹۸



در کربلای معلی بر رحمت ایزدی پیوسته و در رواق مقدس مدفون گردید
رحمه الله تعالی و ضعیف بعد از فوت ایشان به تحصیل علوم و در عبادت
تکلیف بودم مرا احضار فرموده گفتند باید در نزد ایشان بوده مشغول
معتبر را از آن کتاب فرمودند که بنویس با خود داشته باش و بنابراین کو
رفتار نماید و در ایام تحصیل اوقات خود را باین امر کم صرف نمودم در اوقات
تعطیل بالمره خود را صرف نماید از ایام تحصیل کمال اهتمام در اوان مطالعه
کتاب شیخ محقق محدث مولانا محمد تقی مجلسی رحمه الله بر کتاب مستطاب
من لا یحضره الفقیه بود که جناب طاب ثراه بعضی واقعات خاصه خود را
و طریقه سلوک و ریاضت را نوشته بود که او را هم نوشته در آخر رساله
اهالی اخوان برسد و ضعیف از ده سالگی تا هفده [illegible]
و در آن مشغول بتحصیل علوم ادبیه و منطق بودم که از فراغت آنها
باصفهان

باصفهان رفته در خدمت فضلاء آنجا متوجه تحصیل علوم کلام و دیگر
و حکمت طبیعی شدم قریب پنج سال در آنجا بودم و از آنجا روانه دار
المؤمنین کاشان شده و در آنجا در خدمت جامع معقول و منقول
شیخنا مولانا محمد مهدی نراقی طاب ثراه مشغول تحصیل علم الهی
و فقه و اصول فقه قریب چهار سال شدم و در آنجا بودم و در آن
اوقات متوجه [illegible] خصوصی لیلیه [illegible] بودم
آنچه که نبودم که در اوقات تعطیل که بالمره صرف اوقات در اوراد
و اذکار می نمودم و در این ایام مطالعه کتب جمع کثیر از محققین مجتهدین
و متکلمین از قبیل محقق ابن طاووس و خواجه نصیر الدین طوسی و ابن فهد حلی
و صاحب مجلی و شیخ شهید آملی و شهید ثانی و شیخ بهاء الدین عاملی و والد
[illegible] و میرزا ابوالقاسم فندرسکی و میر محمد باقر داماد و مولانا محمد تقی

مجلسی و مولانا محمد صالح مازندرانی و مولانا محسن کاشانی و غیر ذلک ممّا
لا تعدّ و لا تحصی اعلی الله درجاتهم مشغول شدم یقینی ضعیف بر حسن
سلوک و ریاضت زیاده برسانید گردید چنین در این کتب و رسایل
دیده شد که ذکر باجازه تأثیر او بیشتر است چنانچه نوشته اند که مولانا
محمد تقی اجازه ذکر از شیخ بهاء الدین گرفت و مولانا محمد صالح از شیخ
کاشف تصریح فرموده است که ذکر محتاج است باجازه لهذا این ضعیف
هر که را بر میخوردم از اشخاص صاحب ریاضت و سلوک بلکه
حسن ظنی بدیانت و ریاضت او هم میرساندم ازو مستدعی
میشدم اجازه کلمه شریفه توحید با اسمی دیگر از اسماء الحسنی الهیه
و ادعیه از قبیل ادعیه صحیفه کامله سجادیه و دعای سیفی و سمات
و دعای صباح و غیر ذلک اجازه میگرفتم و متوجه میشدم در اصفهان
از سه نفر

از سه نفر مستفیض شدم یکی از جناب سید سند عابد محقق
میرزا ابو القاسم مدرس مدرسه شاه و یکی فاضل محقق زاهد میرزا
محمد علی میرزا مظفر و مولانا محمد حسین جیلانی رحمهم الله و در کاشان
هم از خدمت سید بزرگوار عالم مقتدا امیر محمد علی میر مظفر شرف
اوراد و اذکار مشرف شدم و متوجه گردیدم و از وقتیکه سن
و عمر ضعیف به بیست و هفت یا هشت رسید اوقات خود را اغلب
صرف اوراد و اذکار و صوم مینمودم و نوافل نهاریه و لیلیه را
هم بعمل می آوردم و تحصیل هم در قم مینمودم در خدمت جناب علامه
العلماء آقا مولانا میرزا ابو القاسم رحمه الله تعالی و در این اوقات
معاشرت خلق را بسیار کم نموده بودم از همان اوقات شروع
نمودند مؤمنین مرا متهم بتصوف کردن و ضعیف هم متحمل میشدم
و درس رساله که از مسافرت و غربت مراجعت نمودم در این
اوقات بقدری مجبور گشتم که در سلوک و ریاضت سعی نمودم اگرچه

بظاهر اوراد و اذکار را صاحبان اجازه رسیده بود لکن آنها واسطه
محض بودند فی الحقیقه مرتبه رسیده است و خواهد رسید از برکت
ارواح مطهره ائمه هدی علیهم السلام است و نظر بتصریح جمعی از علما و
تحریر ثقه ای که بلکه علم بهم رسانیده بودم که اجازه باعث زیادتی
تاثیر و موجب استمرار آن عمل هم غالب اوقات میشود فلهذا
در صدد استجازه از موثقین بودم و بسی سفیهان و مردمان احمق
نادان ابجد تصور نمودند که هر کس از کسی اجازه گرفت او را نعوذ
بالله امام سیزدهم میدانند با این برنخورده اند که بچه جهت باید اولا
امام واجب الاطاعه بداند کاملست که آن اجازه ده
بالاراده است در ما بین محتاج است به دیگری لیکن قدر ضرورت
که خودش معتقد بوده مواظبت بر طاعات شرعیه داشته باشد
ادبریاضت و اوراد و اذکار متوجه بوده ابجد یافته بودم که اجازه
از دو عارف

از دو عزت و شهای مرتبه اول آنست که آن شخص از شیعیان با اخلاص
ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم باشد و اگر شیعه نباشد از جنید بار باید
باشد مثل خلاف بند جهات دیگر فاین اجازه نیز هر دسته شرطهاست
در میانه ایشان و بعد از سی ساله که تا چهار پنج سال قبل اوقات خود را
مصروف بعزلت از کل ناس کردم لهذا البته تصوف زیاده شد
و ضعیف هم از خرابی حال در قید و چاره رفع این آفت بودم
تا رفته رفته باینجا رسید که میشنوید حالا هم از جانب اقدس الهی
نظر بآیه شریفه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه ترسانم و الا از قضا
و قدر الهی چه چاره المقدر کائن ثابت است و در این چهار پنج سال
ایام انزوا از کجا دو مرتبه بعتبه بوسی اماکن مقدسه مشرف شده
در دو مرتبه قریب یکسال توقف افتاده و اما همه اوقات خود را بانزوا
و عزلت گذرانیده این حرکات از ضعیف باعث زیادتی این
نسبتها شد و در اوقاتی که در دار المؤمنین قم در خدمت جناب

مستطاب اعظم نور الله روحه بودم مکرر اتفاق می افتاد که در بعض مسائل
فرعیه دو سه روز گفتگو و مباحثه اتفاق می افتاد و بسیاری از
از نوشته جات ما که بر مدارک الاحکام حسب الامر ایشان و
همچنین بر شرح لمعه و منتقیه بر بحث قضا و شهادات متعلق شده
بود بنظر اشرف ایشان میرسید تحسین مقرر بودند و امر فرمودند
که متوجه قضاوی و امور مسلمین در ولایت همدان بشوم ضعف نظر
بمخاطرات کلیه که دران مشاهده می نمودم متوجه نمی شدم خصوص
که جمعی از علمای صحابه علیهم قوت قدسیه را شرط اجتهاد قرار داده اند
بالجمله شرط قرار داده بودند یا آنکه در کتاب مصباح الشریعه از حضرت
مولانا الصادق علیه السلام منقول است که لا یحل الفتیا لمن
لا یستفتی من الله بصفاء سره که صریح است در اشتراط
قوة قدسیه در مفتی و از آنکه در خود نمی دیدم بهذا بالمرة
اعراض از قضاوی و مرافعات نمودم و بنماز جمعه و جماعت
اقدام نکردم بجهة عدم لیاقت خود بعد از آن جمیع حال
که اوقات

که اوقات مخصوص باوراد و اذکار بود اوقات حضر را بتحقیق
می نمودم سهمی را ضبط کتب و مباحثه و تعلیقه نوشتن
بر کتاب کفایة المقتصد مصروف داشتم برای عبادات
و اما عبادات اقتصار بر مدارک الاحکام نمودم و بر همه
عبادات او برای کتاب حج بعنوان اختصار حواشی و شروح
نوشتم و سهمی دیگر از اوقات را بطاعت و عبادات و
و اوراد و اذکار صرف می نمودم در بعضی از سنوات توفیق یک
اربعین با نزواء و تقلیل در طعام خصوص اکل حیوانات میسر شدم
نه اینکه در جمیع اربعین بالمره تارک حیوانات بشوم که مخالفت
با حدیث نموده باشم بلکه در ضمن اربعین دو سه دفعه حیوانات
ماکول چند این اطوار باعث زیادتی نسبت بتصوف شد
و اظهار عقاید خود را عرض مینمایم اگرچه قسم بکلاله یاد نمودن نه تکلیف است
بر ضعیف و نه بر دیگری که قسم بدهد مع ذلک من باب الاحتیاط
اتماما للحجة قسم یاد مینمایم که والله العظیم و بالله الکریم و از رحمت عامه

و خزانه الهی در دنیا و آخرت بی بهره باشم و لعنت خدا و انبیاء و
ملائکه و جمیع انس و جن برسم و از حول و قوة الهی خارج و داخل
حول شیطان باشم که اگر آنچه از عقاید خود مینویسم کما نه درو شده
و تقیة خلاف اعتقاد حقه را نوشته باشم با وجود این که گفتم
اگر کسی اعتقاد و نماید تکذیب مرا نماید او داند با خدای خود جواب
او را باید بدهد و الا از ضعف چه بر می آید بر من هم آنچه وارد شده
همینکه خود دخیل نشده باشم بحول و قوة الهی سهل است و گذشته است
و انشاء الله تعالی و بالخیر و العافیة للاولی و الاخری خواهد گذشت
الحکم لله الواحد القهار و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم و چون
بر خوردم با ادعیه مشهوره که وارد شده است از حضرت ائمه هدی
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مثل دعای صباح حضرت سید
سجاد علیه السلام و دعای روز عید غدیر که بعد از نماز صبح آن روز
باید خوانده شود و دعای عشرات که مستحب است بعد از نماز عصر
در روز جمعه خوانده شود و دعای عرفه و مناجات انجیلیه و غیر اینها
کم دادم که

٧

که ما هر یک از این دعاها جناب ائمه هدی شاهد گرفته اند
بر عقاید خود جناب اقدس الهی و جمیع انبیاء و رسل و ملائکه
و حملهٔ عرش و سکان سموات و ارض و جمیع مخلوقات را
و الله یعلم شاید برای چه بوده باشد که معلوم ایشان شده بود است
که جناب جل و عز همگی را در محضری حاضر خواهد نمود و در آن
محضر از هر شاهدی شهادت او را سؤال خواهد فرمود
و هر یک ادای شهادت خود را خواهند نمود چنانچه مأثور است
که شهادت اذان را جهة مؤذن خواهد داد و هر چیزی که اذان او را شنیده
است اطلاع آن اذل و احقر عباد هم مصمم شد که دوستان و
برادران دینی خود را شاهد قرار بدهد بر عقاید حقه خود تا آنکه در
آن موقف عظیم الاهوال آنچه شنیده اند ادا نمایند پس شاهد
میگیرم جناب اقدس الهی و جمیع انبیاء و مرسلین و
غیر مرسلین و ملائکه مقربین و اوصیاء و اولیاء و شهداء بلکه
جمیع مخلوقات سموات و ارضی و جنی و انسی را باینکه اقرار
و اعتراف دارم باینکه الله تعالی واحد است که نیست برای او ضد

پس وحدة او ذاتی حقیقی است که معنای او آن است
که اعتبار عددیت در نظر ندارد و نه آنکه مراد وحدة عددی شخصی یا
نوعی یا جنسی باشد چه هر سه از خواص ممکنات است و احدة
است که اجزای خارجی و وهمی و عقلی در او نیست و هیچ وجه
ترکیب در حریم او راه ندارد و جمیع صفات کمال مثل قدرة
و علم و حیوة و سمع و بصر و اراده و تکلم متصف است بطریق
عینیه نه بزیاده و منزه است از جمیع نقایص و رذایل مانند
جسمیت و ترکیب و حال و محل و شریک و صورت و
احتیاج و دیده شدن و زوجه و ولد و عرض و او را زوال نباشد
و موجود و معدوم شدن از او است **یمحو الله ما یشاء و یثبت**
و او است اول بلا اول و آخر است بلا آخر ازلی است از آنکه بوده
باشد پیش از او یا با او شیئی بلکه بوده است و هیچ موجودی و شیئی
نبوده است و همه اشیا مخلوق و مصنوع او است و مسبوق میباشند
بعدم حقیقی نفس الامری و همه اشیا را بعلم و قدرة و اراده
خود از کتم عدم بدایرۀ وجود آورده است و نیست او را رابطه

با عالم سوی خالقیت او و مخلوقیت عالم مباین است با آنها ذاتا
و صفاتا و فعلا و جبر و تفویض هر دو باطل است بلکه فعل عباد را
در طاعت و معصیت از خود ایشان مبدا اند اولی بتوفیق الهی
و ثانی بخذلان او بهم رسیده و جمیع ممکنات قدرة او متحقق است
و هو علی کل شیء قدیر و علم او باشیاء سابق بر ایجاد و لاحق با او
بلا تفاوت است که **الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر** پس ایجاد کرد
اشیا را مطابق علم خود و علم او بجزئیات مثل علم او است بکلیات
و عالم است بغیب و شهادت و غیبت و عیب نسبت باو
همگی یکسان است و باراده ایجاد نموده است هر چه را ایجاد کرده است و نه
بل فاعل موجب نیست
از راه احتیاج است ایجاد او بلکه غنی است از همه اشیاء و همگی را
در اصل وجود و قوام و بقا محتاج میباشند باو جل و علا و بکنه ذات او
احدی را راه نیست خواه ادراک عقلی یا خیالی یا بصری باشد **فانّهم**
لا یحیطون به علما و لقا و رؤیة و معرفة که در اخبار و ادعیة وارد است
راجع میباشند به بصیرة کامله و قلبیه چنانکه ماثور است **لیست**
الرؤیة بالعین کالرؤیة بالقلب تعالی الله عما یصفه المشبهون
والملحدون و منزه است او تعالی از تعطیل و تشبیه بر طبق آن

که کسی گوید معاذ الله خدا است مثل طایفهٔ سوفسطائیه که عالم را
تمامه وهم و خیال باطل میدانند و دیگر طایفهٔ ملاحده و تناسخیه
اند که خود را نقطویه میخوانند و مبداء اشیا را ذات مربع میگویند
و عبارتست از ربع انسان و ایشان خود را خدا میدانند و میگویند
تا خود را نشناخته است بنده است و چون خود را شناخت
خدا است و نقل کرده اند که واضع این مذهب محمود فسنجانی است
لعنه الله و دیگر طایفهٔ طبیعیه دهریه اند که به تسلسل اند و قسمی دیگر
از معطله است که میگویند که خدا ازلی است لیکن بیکار است مشغله ندارد
چنانکه بعضی از حکما گفته اند که حق سبحانه و تعالی عقل را آفریده است
و بس و هرچه غیر اوست مخلوق عقل است انهم علیهم اللعنه
چنانکه حق تعالی فرموده است *كل يوم هو في شأن* یعنی
هر روزی بلکه هر آنی در کار است بلکه شمه از کار او این است
که یکدفعه از حیوانات در رحمها پیدا می آورد و یکدفعه دیگر را
بیرون می آورد و یکی را می میراند و همچنین در نباتات رب
العالمین که همه را ترتیب میفرماید رزاقست که همه بر خوان
بیدریغش

بیدریغش نشسته اند و نعمت او را میخورند آسمانها را در گردش دارد
و هر یک را حرکت حاجتی قاضی الحاجات است حاجتها را که باو
عرض نمایند اجابت میفرماید بلکه بلا امر او برگی از درخت
نمی افتد و تشبیه آن است که الله تعالی شبیه مخلوقات باشد
در ذات و صفات و افعال و جناب الهی منزه است
ازین شباهات *فسبحان من لا فاعل سواه ولا موجود بذاته*
الا اياه سبحان ربك رب العزة عما يصفون و همچنین
شاهد میگیرم جمیع آنها که ذکر کرده ام باین که اقرار دادم بر حقیقت
همه انبیاء خصوص بر کسیکه برگزیده است او را از جمیع مخلوقات
خود و ختم نبوت باو کرده است داده است سید مولانا *جناب*
حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله که مبعوث کرده است
او را بکافهٔ ناس و بشیر و نذیر و داعی الله است باذن او
او در رسانید آنجناب با تمت خود آنچیز را که مأمور بود برسانیدن
او و ادا فرمود امانت مودعه نزد خود را و ایمان اقرار دارم
بهر چه آنجناب فرموده است مجملاً چه علم باو هم رسانیده باشم
و چه ندانسته باشم و از جمله معراج است که ایمان بجسمانی

و در رویت او هر چه دارم و اقرار دارم که خلیفه بلا فصل او جناب
سید اوصیاء و قدوه اولیاء علی ابن ابی طالب یازده فرزند او است
و آخرین موجود و حی است و در هر وقت که مشیت الله تعالی تعلق
گرفته است ظاهر خواهد شد مملو از عدالت خواهد نمود بعد از آنکه
مملو از ظلم و جور شده باشد و ایشان همه کس مخلوق و معصوم اند از گناه
کبیره و صغیره و بعد از جناب پیغمبر صلعم و آله افضل و اکمل [illegible] شده اند از
جمیع مخلوقات و مشیت و اراده ایشان تابع مشیت و اراده
جناب اقدس الهی است لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون
و شفاعت ثابت است از جهة جناب پیغمبر و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین و اهل صلاح از مؤمنین و نجات میدهد
خدای تعالی بشفاعت ایشان بسیاری از خاطیین را و اقرار دارند
بانکه دوست ایشان دوست خداست و عدو ایشان عدو
خداست و طاعت ایشان طاعت خداست و معصیت
ایشان معصیت خداست و هر کس منکر امامت و ولایت
ایشان باشد مردود و ملعون است هر چند آن منکر از جمله علما
فقها و حکما و متصوفه باشد و لسان قال و حال این ضعیف
در تعقیب

تعقیب صلاة خمسه باین کلمات گویاست اللهم احینا حیوة
محمد و ذریته و امتنا مماتهم و توفنا علی ملتهم و احشرنا فی زمرتهم
و لا تفرق بیننا و بینهم طرفة عین ابدا فی الدنیا و الآخرة اللهم صل
علی محمد و آل محمد و وال من والاهم و عاد من عاداهم و انصر
من نصرهم و اخذل من خذلهم و العن من ظلمهم و عجل فرجهم
و اهلک عدوهم من الاولین و الآخرین الی یوم الدین اللهم
قولنا ما قالوا و دیننا ما دانوا به ما قالوا به قلنا و ما دانوا به دنا و
انکروا انکرنا و من والوا والینا و من عادوا عادینا و من لعنوا لعنا
و من تبروا منه تبرءنا و من ترحموا علیه ترحمنا و آمنا بسرهم
و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم و حیهم و میتهم و رضینا بهم ائمة و قادة
و سادة و لا نتخذ من دونهم ولیجة فبهم نأتم و ایاهم نوالی فاجعلنا
معهم فی الدنیا و الآخرة و من المقربین و المعترفین بحقوقهم علینا فانا
بذلک راضون یا ارحم الراحمین و اقرار دارم بفشار قبر و سؤال منکر
و نکیر و عذاب قبر و باجهای حب و از قبور و عرض بر خدای متعال
و اقرار دارم بانکه میزان و صراط بر حق است و بهشت و جهنم الحال
موجودند و انچه قرآن مجید و احادیث ائمه اطهار صلوات الله
علیهم با و ناطقند از حور و غلمان و قصور و رضوان و ماکولات

و مشروبات و غیر ذلک از انواع مستلذات و مولمات
بلکه حق و ثابت میباشند گروهی در جهنم و گروهی در بهشت خواهند
بود و اقرار دارم باینکه فرایض بعد از ولایت از طهارت
و صلوٰة و صوم و زکوٰة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و
نهی از منکر نزد تحقق شرایط اینها حق و ثابت است و حلال
محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة
شنیده ام که باین فقیر ضعیف نسبت داده اند که محرمات الهی را
حلال نموده ام بنا ظاهر و باطن عرض کنک شود از کلمهٔ توحید و اقرار
بمعبودیت جناب اقدس الهی و اقرار باد و لعنت شیطان رجیم
نماید اگر این نسبت اصل داشته باشد بلکه این ضعیف با هر کس آشنا
و دوست بوده ام تحریص و ترغیب بر اقامهٔ طاعات و اجتناب
از جمیع سیئات می نمایم و نموده ام و اقرار دارم که کفار و منافقین
در جهنم بعذاب الیم مؤبد خواهند بود و اما غیر شیعه امامیه از
اهل قبله از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر
فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند
آنها نیز کافرند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و مانند

نسبت

نسبت بائمه علیهم السلام میگویند مانند خارجیان عثمان یا غلات
که ائمه علیهم السلام را خدا میدانند یا بهتر از پیغمبر صلعم میدانند یا گویند
خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم
دانند و نواصب که عداوت با ائمه هدی یا بعض از
ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان
ضروری دین اسلام است و غیر اینها از فرق مخالفین دو قسم اند
اول متعصبین چند اند که حجة بایشان تمام شده است و علم به بطلان
مذهب خود دارند و از راه تعصب و اغراض دنیویه انکار
حق مینمایند در بارهٔ ایشان خلاف است بعضی گفته اند ایشان
در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند در آخرت مخلد در جهنم
میباشند مثل سید مرتضی و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد
آن است که در دنیا حکم اسلام با ایشان جاری است و در آخرت

سادات علم معظم الحکم نامزید باشد الاولاد محبان اگر نباشد حق برجانب بزید

مخلد در جهنم میباشند و بعضی گفته اند که بعد از دخول جهنم از او
بیرون می آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند
بود و نادری قایل شده که بعد از عذاب طویل داخل بهشت
میشوند و این قولها در ضعیف است و روایات که دلالت
بر کفر مخالفین میکنند و آنکه ایشان مخلد در نار باشند و اعمال ایشان
مقبول نیست از طرق عامه و خاصه بسیار است بلکه گفته اند
که متواتر است و در رساله دیگر به ثبت تمام و با احادیث و
ادله عقلی همه مراتب را ذکر نموده ام و قسم چهارم جاهلین میباشند
که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز میانه حق و باطل نمیتوانند
کرد یا در بلاد مخالفین میباشند قدرت بر هجرت و تفحص
دین حق ندارند یا در زمان فطرت و جاهلیت میباشند
و امثال ایشان مشهور میان علمای آنست که اینان
داخل مرجون لامر الله میباشند حکم بکفر و ایمان ایشان
نمیتوان

نمیتوان کرد و در محکمه قیامت حال ایشان معلوم خواهد شد
و بعضی گفته اند مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت را
دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و اما فساق شیعه
اثنا عشری احادیث در باره آنها مختلف است از احادیث
بسیار ظاهر میشود که شیعه بهیچوجه مخلد در جهنم نمیشود و عقوبت
گناهکاران این طایفه بعضی در دنیا بایشان عاید میشود مثل رنج
و ذلت و امراض و عوارض بدنیه و امثال آنها و بعضی را در حال نزع
و بعضی را در عالم برزخ و بعضی را در حشر و جمعی را شفاعت حضرت پیغمبر
و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و احادیث در این مطلب قریب
بمرتبه تواتر است و بسیاری از اخبار دیگر دلالت بر دخول فساق شیعه بعضی را
در نار دارد مثل روایت که در خصال از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسیکه عفیف باشد شکم
او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت

و عمل را خالص کرده اند از برای خالق خود و رتبه ثواب و خوف
از عقاب او داشته باشند اگر چنین جماعتی را به بینی ایشان جمعی اند
و بعضی علماء در مقام جمع بین اخبار گفته اند که اخبار [illegible] که اشتراط
تقوی و ورع و مانند آن در آن مذکور است محمول است بر تشیع
کامل در احادیث دیگر جمیع بر تشیع غیر کامل نظر این حمل است
آنکه بعضی در کلام تاویل قول خدای تعالی انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت
قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون
گفته اند که مراد ایمان کامل است زیرا که خوف و زیادتی ایمان و توکل
که در آیه مذکور شده در اصل ایمان شرط نیست نه بر مذهب سلف
و نه بر مذهب دیگر چه ظاهر است که عمل صالح که بر تقدیر
دیگر در ایمان شرط است بآن مرتبه نمیرسد که در آیه مذکور شده
والله اعلم و در این ابهامات و اختلافات چنانچه علامه
محدث مجلسی رحمه الله گفته است مسائل مشکله بسیار وارد اید
باید تمام است و از آنچه آن است که امثال ما مکلف و نگردیم
بآنها [illegible]

آیات و احادیث رجا بنحوی [illegible] میانه خوف و رجا [illegible]
[illegible] که اعظم مقامات اهل ایمان است در رجای
غالب منتهی میشود به اعتراف ایمن گردیدن از عذاب الهی و این
اعظم گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی
میشود به ناامید شدن از رحمت خداوند کریم و این نیز از گناهان
کبیره است و آنچه نوشته ام شاهد است که نفس من و توقع
وارسته ام از آن است که هر کس میرسد آیات شفاعت گواه و شاهد
می باشد در هر وقت و در هر مکان که ضرر شود داد ای تن ها را
که شنیده است نابود و [illegible] شفاعت و تضرع مینمایم که بکرم [illegible]
که شفیع بسازد و ما را به ایمان و قناعت بدار و ما را نزد انتقال
بدار حیوان و منزل وحشت ما را در دار کرامت در رضوان و جای شود
میانه باید و میانه داری که سزاوار است نظران دیگر [illegible]
داننده را از کرم که کتاب او باشد در ایمان و بر گردد از جای کوثر
و حال آنکه باشند ریتان و تقصیر باشند از آنچه او میزان و مایشت

بهشت اورا برصراط قدمان انه النعم وذی الاحسان فالحمد لله
الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله این اعتقادات
ان ضعیف است که بعون الله المتعال بدلیل عقلی قطعی وشواهد
ظنی ثابت کرده ام ودر رساله علیحده دارم که بنویسیم
یکی مبسوط ویکی متوسط نه بآن تطویل ممل ونه باختصار مخل در
تحقیق وتوضیح این مطلب مذکور جناب اقدس الهی
بعنایت خودش توفیق اتمام هر دو را شفقت فرماید
واین را فهمیده ام بحول الله وقوته که ایمان مایه سعادت ابدیست
وترک آن موجب شقاوت ابدی وشیطان دزد عقاید
واعمال است ودزد را تا ممکن است اول متاع نفیس را میبرد
واگر بآن دست نیافت متاعهای دیگر را میبرد وعقبات
شیاطین درین باب بسیار است هر گروهی را از عقبه
بجهنم میبرد واگر کسی نجات ازین عقبات خواهد باید دست

ازسفینه

ازسفینه نجات اهل بیت انکار ندارد چنانچه در قرآن مجید
فرموده است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وفرموده است
ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا وحدیث مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا ومن تخلف عنها هلک از مقبولات
عامه وخاصه است وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که من از
میان شما میروم ودو چیز عظیم میان شما میگذارم اگر بآنها تمسک
جوئید ومتابعت ایشان نمائید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا
ویکی اهل بیت من واین دو تا از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند ومعنی کتاب را اهل بیت میدانند واهل بیت
فرموده اند که ما از میان شما میرویم احادیث ما در میان است
رجوع براویان وعارفان احادیث ما کنید پس تقصیر و
کوتاهی در امر عبادت را نمودن وسلوک ایشان را الصراط

مستقیم بهیچ وجه نشده و مراد از کلام معجز نظام فاذا
حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف الکذب عبارت
از عارف باحکام ایشانست نه مطلق راوی اگرچه عارف باشند
چنانچه در عنوان حدیث شریف عرف احکامنا فرموده‌اند
پس نظر بآیات کثیره و اخبار متواتره خلاصی از عقبات -
بمتابعت ایشانست چه ایشان علیهم السلام معصوم از
خطا و لغزش میباشند و غیر ایشان اگر بالفرض خوب باشند
بحسن متابعت ایشان شده‌اند و عباد الله مأمور
باطاعت و تقلید آنها نشده است که کسی بگوید فلان
صوفی یا متصوف همچه گفته اگر حرف او بالفرض خوب هم باشد
تقلید او از این جهت که حرف اوست مذموم است با اینکه

الحرف

الحرف والکلام حق صحیح درست است انها مأخوذ است از مشکوة
نبوت و ولایت آنها اگر چه اند تقیه نسبت بامام علیه السلام
نداده‌اند و اگر از اهل سنت است که سرقت کرده از جهت عوام
فریبی بخود نسبت میدهد که این تحقیق از من است والله
العظیم و بآیة الکریم که اگر کسی ارسطو و افلاطون گردد در
علم معقولات و اگر ابلیس و بلعم باعور و فخر رازی شود
در علم جزئیات با اینکه ناصر خسرو یا دیگری با مثال او شود و عمر
بسیار در روزگار بیشمار در کوهها و مغارها فرد و وحید
مشغول ریاضت بشود به توسل بائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین
و استفاضه فیض از آن رؤسای اخیار یقرب الهدف نیز نخواهد
شد و چنین مرکبان سرسخت خود را بگرداب خواهد انداخت
و هلاک گردد حاصل کار نباشد الحمد لله از حق [illegible] بجا

بیت بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق

سیاهستش ورق پس باید ما بحول الله و قوته سعی و اهتمام در متابعت

قول و فعل و حال ایشان نموده از زمرهٔ من کان فی هذه اعمی فهو

فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا بیرون آمده باشیم و بعد از آنکه صاحب

بصیرة شده افعال و اقوال او همه لله میشود و از ذکر الهی هرگز

غافل نمیگردد و داخل در مصداق آیه شریفه و من یعش عن ذکر

الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین نمیشود پس باید از این

مزرعه دنیا تا بتوانیم بفضل الله و کرمه در صدد جمع آوری

زاد و راحله سفر آخرت باید باشیم و جناب اقدس الهی

همگی را بصیرت کامل عنایت نموده شفقت فرماید که با بصیرة

کامل ضروریات این سفر پر خطر را مهیا و آماده نماییم

و جناب اقدس الهی از همه نماینده گان و معرضان

از ذکر

و از ذکر خود میفرماید که من اعرض عن ذکری فان له معیشة

ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی و هر چند از تبیان و توضیح

عقاید ظاهر و هویدا شد که ضعیف اصول متصوفه خفیه

رذیه را باطل و کفر نموده اند لیکن من باب الاحتیاط

تصریح با علم خمشاهم اشاره به بطلان مذاهب آنها می نماییم

و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم از کتاب حدیقة الشیعه منقولست

که مذاهب صوفیه بسیار است و بعضی گفته اند که چهار مذهب

اصل است و باقی فرع و آن چهار مذهب اول مذهب حلولیه است

دویم مذهب اتحادیه است سیم مذهب واصلیه است چهارم

مذهب عشاقیه است و بعضی گفته اند که اصل چهار است و جماعت

واصلیه و عشاقیه و وحدتیه و تناسخیه شمرده اند و بعضی گفته اند

که اصول مذهب ایشان شش است و تلقینیه و زراقیه را

بر آن چهار که اول مذکور شد افزوده اند و بعضی گفته اند که
هفت است و وحدتیه را که بر آن هشت که مذکور گشت زیاد
گردانیده اند و بعضی گفته اند که اصل دو مذهب است پس جمعی
از متأخرین صوفیه مذهبی دیگر اختراع کرده اند و آن را نیز اصل
ساخته اند و آن قایل بودن است بوحدة وجود پس بنا
بر قول الجماعت سته مذهب اصل مذهب صوفیه خواهد بود
بغیر آنچه مذکور شد دیگر فروعات است اما حق این است
که از جمله مذاهب صوفیه دو مذهب اصل است و باقی فرع و آن
دو مذهب یکی قایل شدن است بحلول دوم قایل شدن باتحاد
و بیشترین این دو گروه در باطن تناسخی و ملحد و دهری
بوده اند و بعضی از ایشان بظاهر نیز تناسخی و اتحادی و قایل
شده اند و سید مرتضی رازی علیه الرحمه در کتاب تبصرة العوام
مذاهب صوفیه

العوام مذاهب صوفیه را از اصول و فروع زیاده از شش قسم
نشمرده اما در کتاب فصول التامه که بعد از آن بعربیه
تصنیف کرده و قایل بآن شده که اصل مذهب صوفیه از دو
مذهب بیشتر نیست و بسیاری از فروع آن دو مذهب را ذکر
کرده است و در آن کتاب انتهی کلامه ضعیف عرض میدارد
که آنچه در کتاب نهج الحق علامه رحمه الله تصریح باو شده است
آن است که حلول و اتحاد را نسبت داده است بمتصوفه عامه
ولیکن از شیعه کسی معتقد بهیچ یک نبوده و با وجود اینکه از شیعه
ائمه باو قایل نیست بدیهی البطلان است باز متنبهی از جهة
بطلان هر دو مذکور مینمایم اما بطلان حلول چه او عبارت است
از اختصاص میان دو شیء بحیثیتی که احدهما بعینه حال موجب
وصفی شود از آنچه دیگری که مسمی به محل است و حال میشود

جوهر باشد مثل صورت جسمیه و نوعیه و منها عرض باشد مانند
لون عارض در ملوّن معروض و هر دو قسم محال از جناب
اقدس الهی منتفی و قول باو کفر است گوییم که اگر واجب تعالی حال
باشد در محل محتاج خواهد بود باو در وجود یا در تشخص و محتاج بغیر
در وجود یا در تشخص ممکن است و نیز چنین بدلیل توحید ثابت است
که دو واجب محال است پس اگر محتاج الیه او باشد پس او واجب تعالی
محتاج خواهد بود در وجود یا در تشخص بممکن که معلول و مخلوق
اوست بواسطه و این محال است چه علت در وجود و تشخص
مقدم است بر معلول و مستغنی از وست اما بطلان اتحاد
بیان او این است که اتحاد از کلام محققین ظاهر میشود اتحاد را
بر سه معنی اطلاق میکنند اول گردیدن یک شیء شیء دیگر بدون
انضمام امری یا زوال امری و این معنی حقیقی اتحاد است ثانی
صیرورت

صیرورة شیء است شیء دیگر بطریق استحاله یعنی زایل شود از
شیء اول امری و منضم شود باو امر دیگر اعم از اینکه آن زایل و
منضم جزء ذات باشد مثل گردیدن آب هوا یا صفت خارج از
ذات باشد مثل گردیدن ابیض اسود ثالث صیرورة بطریق
ترکیب است یعنی از اول چیزی زایل نشود بلکه امری منضم شود باو
و ثالثا متحقق شود و اطلاق اتحاد باین دو معنی اخیر بطریق مجاز است و
اتحاد بجمیع معانی بحق تعالی محال است و بمعنی اول نیز محال است
فی نفسه نه اتصاف واجب بآن جایز است و نه ممکن و
اتصاف ممکن بدو معنی اخیر جایز است و محال بودن اتحاد
بمعنی اول را بعضی بدیهی میدانند و دلیل مشهور عام بر
ابطال اتحاد این است که هرگاه دو شیء یکی شود یا هر دو موجود هستند
یا یکی موجود است و آن دیگری موجود نیست یا اینکه هیچکدام موجود

منضم شی

نیستند بلکه ثالثی هم رسیده است بنا بر اول اتحاد نخواهد بود بلکه
دو تا خواهند بود نه یکی و این خلاف فرض است و بنا بر ثانی
باز اتحاد نخواهد بود چه اتحاد موجود با معدوم معقول نیست
و بنا بر ثالث باز اتحاد نخواهد بود بلکه آن دو تا برطرف شده
و ثالثی بهم رسیده است پس اتحاد محال است و این دلیل
محل بحث است چه بنا بر اول که هر دو موجود باشند مستلزم نیست
که منافات با اتحاد داشته باشد چه ممکن است که هر دو موجود باشند هر
~~ذات حاصل است~~ که بیک وجود متحد باشند در ذات حاصل
لکن که هر دو بیک وجود و دو ذات بیک وجود واحد و ذات واحد میگردد
و چون مطلب بدیهی است در واقع متعرض آن دلیل و متعرض
جواب بحث مذکور شده اند و دلیل بر اینکه واجب الوجود
متحد بغیر نتواند شد قطع نظر ازین دلیل عام کرده این است
که اگر واجب

که اگر واجب الوجود متحد شود با غیر لازم می آید امکان واجب الوجود
یا وجوب ممکن و استحاله این بدیهی است بیان ملازمه آنکه نظر بدلیل
توحید هر واجب محال است که متحقق شود پس لامحاله هر موجودی که
هست غیر ذات واجب تعالی ممکن خواهد بود بنا برین موجودی که
متحصل میشود از اتحاد واجب با ممکن اگر ممکن است امکان واجب
لازم خواهد بود و اگر واجب است وجوب ممکن و چون واجب
الوجود مرکب نیست و الا محتاج باجزاء خواهد بود و صفات زایده
هم ندارد بادله کثیره عقلیه و نقلیه پس اتحاد بطریق استحاله یا ترکیب
محال است زیرا که اتحاد بطریق ترکیب مستلزم احتیاج و امکان
اوست اگر اجزاء صوری مرکب باشد و مستلزم صفت زایده است
اگر محل اجزاء دیگر باشد و عبارات بعضی از صوفیه مشعر است بحلول

چنانچه اظهار اتحاد بعینه بقول در عیسی و کلام بعضی از روایات احادیث
هم مشعر است باو مثل عبارت تحقیق قرات ابن اصف که
گفته است عقیقی که قرات زاهد و تارک دنیا بود نقل کرده است
از بعضی مشایخ کوفه که از و نقل نموده اند که گفته است در مجموعه صوفیه
و آن چیزی است قدیم بوده اهدرا او را نسبت داده اند بغلو
و تفریط در قول و محقق مجلسی گفته است ظاهر میشود از این کلام
که او از متصوفه بوده است یا آنجماعه و ممکن است که صوفی بوده باشد و بوده باشد
مرادش و مرتبه اش فنا فی الله و بقا بالله چنانچه از عبارات
بعضی کملین از اصحاب مثل یونس ابن عبدالرحمن و غیر او این
امر ظاهر میشود و دور نموده است او توقف است در ونه قبول
روایت او و نه حکم حکم بتکفیر و تفسیق او باید حالی اگر مراد
ایشان

ایشان از حلول و اتحاد این است معنیهات که مذکور شد
دلیل عقلی و نقلی بر استحاله آن قایم است و اگر معنی دیگر سوا
میخواهند باید بیان شود تا استحاله و امکان آن معلوم گردد
والله الموفق والمعین و اما در اصلیه جماعتی میباشند از متصوفه
گویند برای ما وصول بحق بهم رسیده نماز و روزه و سایر عبادات
از جهت قرب باوست از جهت ما که وصول حاصل شده لغو است
بلکه جنایت و تکلیف بر ما نیست علامه رحمه الله نقل نموده است
در کتاب نهج الحق که در روضه سید الشهدا علیه السلام بهمچه شخص
برخوردم که مذهب او این بود و صاحب مجلسی هم در آن کتاب
نقل مینماید که در حلب و در حله از ارض کند بهمچه کسی برخوردم
مجادله و مباحثه که در میان ایشان اتفاق افتاده
نقل نموده که بالاخره آن شخص از صاحب مجلس مغلوب

وملزوم گردیده این ضعیف ملاقات نموده ام بعضی را که مرتاض بزی
کشته متهاون تکالیف ظاهر شرعیه بوده اند و خود را عارف
میدانسته اند لیکن اکابر صوفیه منکر و جامع این قبیل اشخاص
هستند تفسیق بلکه تکفیر انهارا نمانیده اند اگر منکر اصل وجوب
صلواة و زکواة و امثال ذلک با تحقق شرایط معتبره باشند
شبهه در کفر ایشان نیست و اما آنچه نقل از انها نموده اند
که آنها میگویند که انبیاء بغیر حقیقت مشغول‌اند و خلق را کید از انجا زند
متکلف پس ایشان باز هم‌اند از حق بجهة نبوة و هرچه خلق را
بکار میخوانند از حق باز دارد باطل است پس بقول انبیاء و رسل
التفات نباید کرد و بتکلیف بند نباید شد و قول ایشان هم
سخیف و باطل است چرا که همان نبوة و متحمل شدن مشقتهای
او چهم بحکم اوامر الهی شده است منتهای عبادات است و موجب

زیادهٔ قرب الی الله و زیاده میشود و مخلوقات هم در قیود
طبیعه مقید اند و در محبس اسفل سافلین محبوس‌اند بر آنها لازم است
که سعی و اهتمام در استخلاص خود نمایند و بپا وجود ماده که باید خروج
و آنکه حرکت بسمت علو ممکن نیست پس بر همه لازم است که
تسلیم احکام جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله را نمایند
از حضیض کثافت و قوه هیولانیت بیرون آمده باوج
مرتبه لطافت و اعلی درجه روحانیت فائز گردند و اگر قبول
تکالیف جناب نبوی را ننمایند کافرند و از اسلام بی بهره اند
حقیقتا و اما تناسخیه فرق چند اند بعضی منکر جناب اقدس الهی
میباشند و عالم را و نفوس را قدیم میدانند بعضی بتوحید قائلند
لکن منکر بهشت و جهنم در نشاء دیگر میباشند و میگویند که ارواح
در هیاکل عالم اجسام دور میزنند و عالمی غیر عالم اجسام نیست
صاحب گلشن راز میگوید بیت تناسخ زان سبب کردید باطل

کمرا از تنگ حشیر گذشته حاصل تشکیخم بجهة عدم اقرار ایشان
کذا و فرقه دیگر بجهة منحصر داشتن عالم را و منکر معاد شدن است
گفته است امام فخر رازی فرق میانه مسلمین و اهل تناسخ این است
که مسلمین میگویند بحدوث ارواح و رد شدن ایشان باید
آن نه در این عالم بلکه در آخرت تناسخیه قائلند بقدم
ارواح و رد شدن آنها باید آن درین عالم در دنیا می‌یابند
آخرة دلالت و اهتم را عبارت او دلالت دارد که اهل
تناسخ از فرق مسلمین نیست و بقای جنین است بلا شبهه
اما مسئله وحدت وجود در ضمن سه فصل این مطلب
واضح میشود فصل اول باید دانست که آنچه از تصریحات
این طایفه است آن است که اول کسیکه از صوفیه تصریح
بوحدت وجود نموده و او را منسوب ساخته و گفته
که وجود مطلق جناب اقدس الهی است محی الدین اعرابیست

حلبی ودام

~~لیس فی جبتی سوی الله~~ و در کتابات خود کلمات موهومه از قبیل
سبحانی ما اعظم شانی و لیس فی جبتی سوی الله وارد شده است لیکن
شاید مراد او ازین عبارات توحید شهودی باشد نه توحید وجودی
و این عبارات موهم اتحاد هم میباشد و باین جهت اکثر علمای بلکه
بعض ازین طایفه نیز او را تکفیر نموده اند زیرا که کلام او را حمل نموده اند
بانکه جناب اقدس الهی را کلی طبیعی دانسته او موجود دانند و ممکنات را
افراد او دانسته اند و بعضی از متصوفه این قول را اختیار نموده اند
و ظاهر عبارات این قوم آنست که تحقق نیست بالفعل مر ذات
احدیت را که باصطلاح عرفا او را احدیت و غیب الهویة و غیب
الغیوب میگویند و مفاسد این قول بعبارت است از آنجمله تغیر در ذات
واجب لازم آید و بودن کل موجودات حتی اشیاء خسیسه
واجب تعالی و محدودیة تعالی عن ذلک علوا کبیرا و شیخ عطار

باین مرتبه احدیت است ره نموده است نه از راست می پذیرد
نه بیان نه کسی را از علم دارد و نه نشان از احادیث که شیخ کشی
روایت نموده است از یونس ابن عبد الرحمن بمعنی نقل نموده ظاهر میشود که یونس
هم در بادی امر قائل باین قول بوده بعد از مشرف شدن او بخدمت
آدم علیه السلام رجوع نموده و صاحب مقامات عالیه شده باشد
بمرتبه که حضرت فرموده است در شان او که سلمان زمان عصر است با آنکه
در سند جمیع روایات ضعف است بخلاف احادیث مدح که معتبرند
و بنا بر این قول با آنکه وجود عینی واجب است و غیر قابل است مر تجزی
و انقسام را منبسط شده است بر هیاکل موجودات و ظاهر شده است
در آنها و خارجیت از و شیء از اشیاء بلکه از حقیقت و عین آن
اشیاء آن میباشد و امتیاز در میانه اشیاء به تقییدات و تعینات
اعتباریه میباشد و این طایفه تمسک به دلیل محقق دقیق و کشف خود

کرده اند اما دلیل عقلی ایشان آن است که گفته اند جایز
نیست آنکه جناب اقدس الهی عدم یا معدوم باشد و او ظاهر است
و همچنین نمی توانند ماهیت با وجود باشد اعم از آنکه وجود قید باشد
یا عرض باشد چه اولی مستلزم ترکیب و ثانی مستلزم احتیاج است و هیچ
یک لایق واجب الوجود نیست پس متعین شد که واجب
الوجود وجود خاصی نمیتواند باشد چه اگر خصوصیت با مطلق واجب
باشد ترکیب لازم می آید و اگر معروض فقط باشد احتیاج است
چه بدیهی است که مقید محتاج است بمطلق و نیز میگوییم که
لازم می آید از ارتفاع وجود مطلق ارتفاع هر وجود خاصی پس
ممتنع است ارتفاع او پس میباشد واجب پس رفع ماند آنکه
او بعینها وجود مطلق باشد و جواب لزوم این است که این قولی
مؤدای او این است که حقیقت واجب تعالی الوجود موجود نیست

دانیکه هر ممکنی حتی قاذورات واجب الوجود باشند تعالی
عما یقول الظالمون علواً کبیرا چه وجود مطلق مفهوم
کلیست و کلی بما هو کلی و من حیث هو هو غیر متحقق است در
خارج بلکه موجود بودن او از جهة متحد بودن او است
با فراد پس اصل در موجودیت فرد اوست نه طبیعت کلیه و شکی در
تکثر موجودات که آنها افراد وجود مطلق اند نیست پس لازم
می آید بایشان اینکه افراد واجب الوجود باشند نه مطلق و
آنچه توهم نموده اند از احتیاج خاص بعام باطل است بلکه
امر بالعکس است زیرا که عام محتاج است در وجود خود بخاص ما دامیکه
متشخص نشود موجود نشود بلی هرگاه عام ذاتی از برای خاص باشد
محتاج است خاص باو در تقرر معنای خود و محدود شدن مفهوم
او در عقل و در خارج پس عام محتاج است بخاص در وجود
الکلی

و خاص محتاج است بعام در ذهن هرگاه عام ذاتی او باشد
و هرگاه عارض باشد که مطلق محتاج باو نیست و جواب از
دلیل دیگر ایشان آنست که او مغالطه است چه در امتناع
وقتی لازم می آید وجود مطلق واجب باشد که امتناع عدم آن
او للذاته باشد و این ممنوع است بلکه امتناع ارتفاع از جهة استلزام
ارتفاع بعض افراد است که او واجب مثل سایر لوازم واجب
مثل علیة و العالمیة و غیر ذلک پس واجب بودن وجود مطلق
ثابت نشد و جواب دیگر آنست که اگر وجود واجب بمنزله
کلی طبیعی باشد قیاس بافرادش لازم می آید که اکثر محالات
حقیقة نفس الامریه کذب ولا یعنی باشد بیانش
آنکه در مبحث علل ثابت و مبین است که علت
فاعله عبارت از موقوف علیه وجود معلول است

از خارج ذات او بعنوان فیض مثلاً که نه در ذات معلول بعنوان
قبول و نه در داخل ذات بعنوان ترکیب و چون این ذات
شناختیم پس درین مقام نتواند بود که کلی طبیعی یا منزله کلی
طبیعی علة موجودی اخص از خود باشد بعنوان فیض چنانچه
ظاهر است و نتواند که هر فردی از و علة فرد دیگر باشد
متعاکساً والا دور محال لازم آید و نتواند بود که هر فردی
از و علت فرد دیگر باشد لا متعاکساً والا تسلسل آید یا ترجیح
بلا مرجح و کاذب و لا معنی بودن معنی نفس الامر تا بدیهی
البطلان است پس کلی طبیعی بودن وجود امر محال خواهد بود اما کتب
و سنت را که دلیل خود آورده اند الکتاب هو الاول و الآخر و الظاهر
والباطن که مفید حصر است و ما رمیت اذ رمیت و لا
کن الله رمی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله

فوق

فوق ایدیهم والسنة اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت
الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت
الباطن فلیس دونک شیء و حق اینست که هیچ استشهادی با اینها
نیست زیرا که این عبارت حصر از برای نفی کمال وجود از ماسوی
است یا بلیغ وجهی نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده اند لا صلوة
الا بفاتحة الکتاب و فرموده لا ایمان لمن لا امانة له الا کثر
الغلب و امثال آن در کتاب و سنت بسیار است این توحید
ما و بلی النصوص نیست چنانچه گمان برده اند بلکه حمل حمل النصوص
است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام بارسالت
شخصی بنا به میفرماید که دست او دست من است مقصود
حقیقة مجازیست که ابلغ از حقیقت است و چون فعل از اراده
قدرت فاعل که عبد مملوک صاحب قدرت کامله است

زیاده بر وقوع آید و التفات و توجه آن مالک قادر آن فعل
مرعی باشد مالک را بیند و که بگوید این فعل را من کرده ام نه غلامی
سخن را هیچ دلالت نیست بر اتحاد فعل و نه بر اتحاد ذات
حاشا و کلا که فعل عبد مملوک و علی فعل مالک مقتدر بود
یا ذات او عین ذات این جماعت مذاق انبیاء علیهم السلام
نفهمیده اند که مدار دعوات ایشان بر تنبیه وجود است
و غیریت و عبارات ایشان بر توحید و اتحاد فرود آوردن
از تکلفات بارده است با آنکه در احادیث متعدده
از ائمه اطهار صلوات علیهم وارد شده است ان الله تعالی خلو
من خلقه و خلقه خلو منه و کل ما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله فهو مخلوق
و حدیث در آخر رساله مذکور خواهد و این حدیث نیز دلیل
قوی بر بطلان قول این طایفه میباشد معاذ الله دعوی کشف ایشان
ابلیس است .

این است که میگویند که هرگاه کسی متوجه شود بجناب حق تعالی
به توجه کامله و تصفیه قلب بالکلیه از جمیع تعلقات کونیه و قواطع
علمیه با دوام جمعیت و مواظبت بمراقبت و ذکر و دوام بدون
فترت و تقسیم خاطر و تفرق عزیمه میشد و تفضل میکند با و
خدای متعال و مینماید باو تجلیات آثار الکاهیه و این نور ظاهر میشود در
باطن نزد ظهور طوری وراء طور عقل و مستعد میشد وجود این جه
وراء طور عقل اطوار کثیره است که نمی شناسد عدد آنها را مگر الله
تعالی و نسبت عقل با این نور مثل نسبت وهم است بعقل و
همچنانکه حکم میکند عقل بصحت چیزی که وهم ادراک او را
نمینماید مثل وجود موجودی مثلا که نه خارج عالم باشد و نه داخل باشد همچنین حکم میکند
این نور کاشف بصحت بعض امور که ادراک نمینماید او را
عقل مثل وجود حقیقه بسیط که محیط بر جمیع شده باشد و منبسط و

و سایری که در کل باشد اما جواب از کشف این مرتبه آن است
که علاء الدوله سمنانی در مکتوبی که بشیخ عبد الرزاق کاشی
نوشته است آنست که روزی جنید در اوایل سلوک باین
مقام افتادم و خوش آمد مرا این مقام ولیکن ازین مقام
گذشتم یعنی چون از بدایت و وسط مقام مکاشفه درگذشتم
و بنهایت مقام مکاشفه رسیدم غلط بودن آن اظهر
من الشمس برمن معلوم شد و در عقب آن مقام یقین پیدا
شد الحمد لله که در آنجا مدخل نیفت و همچنین شیخ احمد فاروقی
که بلقب مجدد الف ثانی ممتاز شده و از اکابر این طایفه
و صاحب تصانیف کثیره است گفته است که کمینه را
این قسم معرفت در اوایل حاصل شده بود دیگانه خود را
متوجه شهود وحدت در کثرت می یافت بلا از
مدتها

مدتها جناب اقدس الهی مرا ازین مرحله نجات داد و این
شهود در رنگ حلول نصاری میباشد پس هرچه مظهر
قلب و روح و سر مکاشفه میشود آن همه غیرت بحقیقت
کلمه لا اله الا الله نفی آن باید کرد و پس شهود وحدت در کثرت
نیز شایان نفی گشت و هرچه شایان نفی است از آنجناب
اقدس الهی منفی است و شهود این طایفه از پردهای صفات
است بحکم اختفاء مرآت صفات وجود از آنها مخفی میگردد
و حکم بعدم آنها میکنند و اگر شهود ایشان ازین پرده
بر می آمد صفات را جدا میدیدند حکم بوجود آنها میکردند
و همچنین ستر است که در حکم کردن ایشان بوحدة وجود
زیرا که شهود ایشان از پرده نه بر آمده است بلکه در پرده مألوفات
لاجرم مألوف در نظر ایشان بتمامه مخفی گشته است و آن اختفا

بحکم علامت آن رسانیده است اشهاکلامه پس قائل باین
قول جناب اقدس الهی و از تنزیه معرا ساخته بلکه
لازم آورده است اتصاف حق را بصفات ممکنات
تعالی عن ذلک علوا کبیرا و بعضی محققین قطع کرده اند که شیخ
محی الدین قائل باین طریقت نیست چرا که در مقدمات
کتاب فتوحات مکیه بر اعتقاد خود نوشته اند بیان میکند و میگوید
که موجود که بذاته من غیر افتقار الی موجد یوجده بل هو موجد و لسواه
مفتقر الیه فی وجوده ... فالعالم کله موجود به و هو موجود بنفسه
لا افتتاح لوجوده و لا نهایت لبقائه بل وجود مطلق مستمر
قائم بنفسه و این کلامست طایب الذیل و در آن اثنا میگوید
که تعالی ان تحل الحوادث او یحلها و این غایت تنزیه است و منوط
بر آنکه وجودیکه نزد ایشان حقیقت حق تعالی است مغایرت
بالذات

بالذات با وجودیکه محیط اکوان است بطریق احاطه و تعلقه
وصفی و با این جهت است که جمعی کثیر از محققین معنی وحدة وجود را
بطریق دیگر تحقیق نموده اند که این مفاسد لازم نیاید فصل دوم
در طریق ذوق المتالهین بدانکه این طایفه وجود را واحد میدانند
و موجود را متعدد و این طریقه را بذوق المتالهین منسوب ساخته
اند و بنا براین مذهب انبساط و عروض وجود مخالطه او تعینات
لازم نمی آید تا مفاسد سابقه لازم آید و میر سید شریف و ملا جلال
دوانی و قاضی نور الله ~~محقق احمد اردبیلی در حاشیه الهیات~~ خود اختیار
این قول را نموده اند و علامه حلی هم در کتاب احقاق الحق منسوب
ساخته و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در کشکول و محقق خضری
و مولانا محقق احمد اردبیلی در حاشیه الهیات و غیر اینها از محققین
اختیار این قول را نموده اند و همین قول شیخ محی الدین اعرابیا

تجرید

در شرح مفتاح الغیب و در مجالس المؤمنین نسبت داده اند
بلکه صدر المحققین در اسفار گفته است که اکثر اشخاص که بعد از
ملا جلال آمده اند همگی این قول را اختیار نموده اند و تحقیق این
مذهب مستدعا نماید رسم دو مقدمه را مقدمة الاولی
آنکه حقایق کثیر می شود از قبیل اطلاقات عرفیه و کلمات
که اطلاق میشود لفظی در عرف بمعنای که مساعدت نمیکنند
با و دلیل بلکه حکم بخلاف او میکنند و از برای این نظایری میباشد
از الجمله لفظ علم است که اطلاق می شود در عرف بمعنی مصدری
که دانستن باشد ~~چیزها که موهم [illegible]~~ و دانش و مرادف
اینها باشد از چیزهای که موهم میشود بودن او را از قبیل نسبت
و فکر صایب و نظر نافذ اقتضا میکند بر اینکه امر اینچنین نیست
بلکه حقیقت او صورت مجرده است و بایستی که جواهر
باشند

باشد مثل علم بجوهر نزد اشیا حکیمه میگویند بعد مقوله از آن
مقوله است و بایستی باشد قائم بنفس خود مثل علم نفس بذات تصریح
خود از آن نظر برست که تعبیر نموده اند از فصول جوهریه
بالفاظیکه موهم میشود آنها که فصول از امور انتزاعیه فاتمه
جا شده عارض باین جوهر یا امور عدمیه میباشند مثل
قول بعضی از اول در حد کم متصل آنچه او جزئیست که ممکن است آنکه
فرض کرده شود در او اجزائی که مشترک شوند بر حدود مشترکه
و در حد رطب آنکه او قابل بودن انشکال است بسهولت
و در حد انسان حیوانست که مدرک کلیات باشد
و در حد هیولی جوهریست مستعد با آنکه تحقیق آنست که
فصول از قبیل نسبت و اضافات و امور عدمیه نمیباشند
چه جز جوهر نمیباشد الا جوهر مقدمة الثانیة آنکه

صدق مشتق بر شیء اقتضا نماید قیام مبدأ اشتقاق بآن
شیء از جهت آنکه عرف لغت موهم این باشد تا بر نهجی که بعض
تقریر نموده اند اهل عربیت که اسم فاعل مثلا بنحوی که دلالت
بر امری کند قایم است باو مشتق فیه و این کلام دور است از
تحقیق چرا که صدق حداد بر زید بسبب بودن حدید است
موضوع صناعت او چنانچه شیخ و غیر او باو تصریح کرده اند و صدق
مشمس بر آب بسبب نسبت اوست بشمس یعنی بتسخین
نمودن شمس او را بجهت مقابله شمس باو نه بجهت قیام مبدأ
اشتقاق بآن شخص حداد یا باب هر گاه مرتسم شده
صورت این دو مقدمه در ذهن تو پس بدان آنکه جایز است
که بوده باشد وجودی که مبدأ اشتقاق موجود است امری
که قایم باشد بذات خود و او حقیقت واجب الوجود باشد

و وجود

و وجود غیر او عبارت است از انتساب این غیر بوجود آن واجب
پس میباشد موجود اعم این حقیقت و از غیر که منتسب
باو این مفهوم عام امر اعتباری است که شمرده شده است از
معقولات ثانیه و گردیده است اول بدیهیات و اگر کسی بگوید چگونه
متصور میشود بودن این حقیقت موجود در حال آنکه این حقیقت
عین وجود است و چگونه تعقل کرده میشود بودن موجود اعم از این
حقیقت و غیر او جواب میگوییم نیست موجودی آنکه متبادر میشود
بفهم از تو هم مینماید او را عرف از آنکه بوده باشد مغایر وجود
بلکه معنای او آن چیزیست که تعبیر میکنند او بفارسی به هست
و مرادفات او پس هر گاه فرض کرده شود وجود مجرد از غیر یعنی
که قایم بذات باشد میباشد وجود از برای نفس خود پس میباشد
موجود قایم بذات خود چنانچه هر گاه صور مجرده قایم باشند

بذات خود میباشد علم بنفس خود پس میباشد علم و عالم و معلوم و همچنانکه
هرگاه فرض کرده شود تجرد حرارت از ماده میباشد حارّه و حرارت
و اگر کسی گوید چگونه متصوّر میشود این معنای اعمّ میگوییم ممکن است
این که بوده باشد معنی اصدالامرین از وجود و آنچه نسبت میشود
باو اختصاصاً مخصوصاً و معیار او این است که میباشد مبدأ
آثار و ممکن است که بوده باشد معنی قائم ما قام به الوجود اعم از انکه
وجود قائم بنفس باشد پس میباشد قیام وجود باو قیام شیئی بنفس خود
و لازم نمی‌آید از بودن اطلاق قیام برین معنی مجاز انکه بوده باشد
اطلاق موجود باو مجاز است پس وجودی که مبدأ ادراک او اشتقاق است
امر واحد موجود بنفسه است و از حقیقت خارج است
و موجود اعم از او و از آنچه نسبت باو داده میباشد و حاصل
الکلام اینست که هرگاه نظر کنیم در وجودی که مشترک است

میانه موجودات پس میدانیم انکه مشترک از این امر است
من حیث العروض بلکه من حیث النسبة است پس ظاهر شد انکه
وجودیکه منسوب است باو جمیع ماهیات امریست قائم بذات
غیر عارض مر غیر او را و واجب لذاته همچنانکه هرگاه نظر نمائیم بمفهوم حدّاد
و مشمّس توهم می‌نمائیم در بادی نظر انکه حدید و شمس مشترکند
میانه افراد وجودشان پس متفطن شدیم انکه اینها نیستند
مشترک بحسب عروض بلکه بحسب نسبت بوده پس ظاهر شد
انکه توهم عروض باطل است و آنچه توهم نمودیم عارض مشترک
پس واقع او غیر عارض است بلکه امریست قائم بذات
و این افراد مسائل نسبی است باو نسبت و در آنجا هم شمس و
حدید پس هرگاه نسبت داده شود وجود حقیقی باین نوع مثلاً حاصل میشود
موجودی و هرگاه نسبت داده شود بشمس پس موجود دیگر هم میرسد و همچنین

پس معنی قولنا الواجب موجود انه وجود مغنی الاشیاء [illegible] موجود را
والفرس با آن [غیر] هر دو تا موجودیکه از برای او نیست است بواجب
کما ان اینکه قول با وجود زید و وجود عمرو بمنزله قول ما انه زید و انه عمرو که
درست و بیاید مفهوم موجود در این هنگام اعم از وجود قائم بنفس
و از امور منتسبه باو بنحوی از انحاء اتصاف و دلیل بر حقیقت این مذهب
جمهور از حکما آنچه ذکر کرده اند آنست که مفهومی که مغایر است
مر حقیقت وجود را اعنی مثل ماهیتی که منضم نشده است باو
وجود بوجهی از وجوه از نفس الامر نمیباشد موجود قطعا و ما دام که
ملاحظه ننماید عقل انضمام وجود را باو ممکن نیست حکم به بودن
او موجود پس هر مفهومی که مغایر است وجود را او در بودنش موجود
در نفس الامر محتاج است بغیر او که وجود باشد و هر چه محتاج است
در بودنش موجود بغیر خود او ممکن است زیرا که نیست معنای

از برای ممکن نیست مگر آنچیزیکه محتاج است در بودنش موجود بغیر خود
چه این غیر موجد باشد از برای او یا وجود باشد از برای او پس هر
مفهوم که مغایر است مر وجود را ممکن است و نیست شیئی از
ممکن بواجب پس نیست شیئی از مفهومات مغایره مر موجود
واجب الوجود و حال آنکه ثابت شده است ببرهان آنکه
واجب موجود است پس او نمیباشد مگر وجود الخ چنانکه او هو
موجود است بذاته و مستغنی است در بودنش موجود از غیر
ذات خود اگرچه متبادر را از لفظ موجود بحسب لغت یا تمام
ما قام به الوجود است چه تتبع آن خبیر است که برهان او را
میرساند به غیر او چونکه واجب است که واجب تعالی
جزء حقیقی متعین بنفس قائم بذات باشد و واجب است
که وجود نیز از جهة بودنش واجب الوجود باشد پس نمیباشد

وجود مفهوم کلی تا ممکن باشد از برای او افرادی پس او جزئی حقیقی
است که ممتنع است در او امکان تعدد و انقسام و قائم بذات
خود و منزه است از آنکه بوده باشد عارض مر غیر خود را پس
میباشد واجب وجود مطلق که منزه است از تقیید و انضمام
بغیر و بنا بر این متصور نمیشود عروض وجود بماهیات ممکنه
پس نیست معنای بودن شی موجود مگر آنکه از برای او نسبتی
مخصوصه بحضرت وجود قائم بذات و این نسبت
بر وجوه مختلفه و انحای شتی میباشد که متعذر است اطلاع
بر ماهیات آنها پس موجود کلی است و هرچند که وجود جزئی حقیقی
باشد بمعنی ذکر نموده است که محقق شریف مقتفیاً مر آنرا ذکر نموده است
بعض مشایخ ایشان و او گفته است لا یعلم الا الراسخون
فی العلم و متابعت نموده است او را محقق دوانی و اکثر متاخرین
فرموده است

و فرموده است محقق لاهیجی در کتاب شوارق که مخفی نیست
که این دلیل متفاوت مطلب مذکور منفصل است چه آنها افاده
مر بودن وجود را جزئی افراد حقیقیه و اما حقیقیه امکان
حصولها آنچنان وارد می آید ما و اینکه بودن وجود موجود
بالذات و منتفی در بودن موجود از غیر ذات خود مسلم است
در وجود قائم بذاته ممکن نیست نه باشد قائم بماهیت
از ماهیات و نیست شبهه در بودن او واجب
الوجود و از این لازم نمی آید که نه باشد وجودی غیر از این
که قائم باشد بماهیات ممکنه و اینکه هم باشد وجودی حقیقیه
وجودیه قائم بذات خود جزئی حقیقی او مسلم است
در وجود حقیقیه که قائم بذات خود باشد و از این لازم
نمی آید که مفهوم وجودی که بود کون فرد اعیان است
ممکن نباشد و از برای او افراد حقیقیه که بعضی از آنها قائم
بذات و بعضی قائم بماهیات ممکنه باشد انتهی کلامه

وارد می‌آید بر اصل مطلب نیز اینست چنانچه اگر بودن
وجود واجب فانی وجود جمیع ماهیات از وجودی وجوهی
غیر صحیح است چه بعضی افراد موجودات منفک است
نباشد بحسب ماهیت با اینکه بعضی منفک شد بعضی دیگر
با بودن وجود در جمیع واجبات حقیقیه باکر
معدوم باشد در آن که تفاوت بحسب اقدام و عدم تمیز
در وجود حقیقی بلکه در نسبت و ارتباط ماهیات
با او است پس باید گفت بعضی از ماهیات وجود
حقیقی او اند از بعضی دیگر در جواب میگوییم نسبت
از بین الحقیقة که نسبت اینها با عقل است
حاصل نمی‌شود تفاوت در وجه تفاوت ها بلکه
باعتبار نسبتها و ارتباطات بسی است که موجود

و اگر

بسم الله الرحمن الرحیم در سماع ... رساله زنبق

و اگر کسی در اینجا اقتضا میکند نسبتی از تقدم و تاخر و اولویت را نیز از برای
افراد خود بالنسبه به بعضی از ماهیات عدم حصول و ثبوت آنها در نفس حقیقت پس از کی حاصل میشود
ماهیت را بعضی افراد ماهیت واحده به تقدم و تاخر در نسبت بواجب امر دویم این است
که نسبت با ماهیات به بارز تو اگر اتحاد به بعض لازم می‌آید بودن واجب تعالی ماهیت
بلکه صاحب ماهیات متعدده متخالفه با آنکه ثابت شده است که نیست ماهیتی
از برای اینها سوای وجود اگر گویم که نسبت میان او با ماهیات واجب تعلقیه
که تعلق شیء بشیء در وجود و تحقق او است پس لازم می‌آید [illegible]
از این ماهیات وجودی متقدم بر انتساب و تعلق آنها زیرا که [illegible]
حقایق این ماهیات عبارت از تعلق بغیر خود چه ماهیات [illegible]
ماهیات را [illegible] در ارتباط و تعلق آنها [illegible] بخلاف وجودات
چه ممکن نیست آنکه ماهیات آنها مغایر تعلقات و ارتباطات است
آنکه [illegible] از وجود [illegible] سبب اداء [illegible]
و اطلاق می‌شود موجود بر ماهیات باعتبار [illegible] اعتباری [illegible] معلوم
بالبدیهه است نیز آنکه ماهیات متصف اند باتصاف حقیقی [illegible]
رفع این [illegible] ازید [illegible] پس هرگاه مراد [illegible] این باشد
آنکه این معنی ثابت قائم به ممکنات حقیقه با آنکه ثابت

بوده اند

در واقع معنی اعتباری بیش نیست مغایره هم نیست و اکثر اکابر [illegible] اعتراف دارند با آنکه
گفته اند آنکه از برای ممکنات علاقه ایست با واجب که باین علاقه میگردانند مجعول که منشأ انتزاع وجود
از آنها امری میباشد و موصوف میشوند با [illegible] پس میباشند همین دیگر لوازم مذهب مشهور از حکماء
متأخرین که قائلند بآنکه وجود ممکنی انتزاعیست و وجود واجب عینیست چه او بذاته مصداق
از برای حمل وجود ~~واجب عینیست~~ بخلاف ممکنات چه ایشان قائلند که اتصاف
ممکنات بوجود بسبب علاقه علیه و معلولیه است پس از این بیان ظاهر شد که این
طریقه با آنچه مختار جمعی از محققین است ممکن تمام است و جلال المحققین رحمه الله
در کتاب [illegible] رساله [illegible] این ایرادات قریب ده ایراد وارد نموده است لیکن چه
مضایقه [illegible] لما نحن فیه در صورتیکه فیمابین دو فاضل عظیم الشان
مثل شیخ مفید و سید مرتضی طاب ثراهما که استاد و شاگرد بوده اند در صد باب مسئله
در اصول دین چنانچه محقق مجلسی از ابن طاوس رحمه الله نقل نموده است اختلاف بوده
مع ذلک هیچ یک بلکه بکفر دیگری [illegible] در میانه علماء دیگر با اختلاف مشرب
البته کمال اختلاف هم میرسد چنانچه از شیدا [illegible] و اکثر مطالب محل نزاع اختلاف
شده است [illegible] دار [illegible] در خدمت ... جناب اقدس الهی اکثر [illegible]
مشهور دارد [illegible] قدر استحقاق [illegible] فواید
از عمر [illegible] متکلمین در شبهه وجود [illegible] و در کتب مشهوره شش صفحه الهی دیگر بعید
و [illegible] تحقیقات آنها را اطلاع تمام داد در کمال ظهور است قول حکماء هم محل تامل است
چنانچه محقق بی تحقق مولانا رجبعلی تبریزی سید قوام میرزا احمد [illegible]
دارند

در کتب و رساله خود متوجه دفع آنها گردیده اند و ضعف هم در بعضی از آن توجیهات متوجه برای
فساد و ابطال آنها شده ام و قول اینها اتم اقوال است بنا بر اصالت [illegible] اولی است
که وجود مشترک لفظی است میان واجب و ممکن و وجود ممکنی معروض است
در میانه وجودات ممکنات نفس وجود بدیهی التصور امر واحد بعینه واحد است
و مختلف و متکثر میشود بتکثر موضوعات که ماهیات ممکنه باشد چنانکه محقق
طوسی در تجرید فرموده که و یتکثر بتکثر الموضوعات و اختلاف و تمایز وجودات
ممکنه بمحض اضافه است بمعنی وجود زید و وجود عمرو اختلاف و تمایز ایشان
بمحض اضافه وجود بدیهی التصورات [illegible] بزید و عمرو اضافه است اشاره شده
و در فصل آینده بنا بر اصالت وجود بیان این مطلب باتم بیانات واضح و بین ان شاء الله
تعالی خواهد شد فصل سیم در بیان وحدت وجود به دو طریق طریق اول
این است که بعضی فرموده اند که اشیاء بر دو قسم است واجب الوجود و ممکن الوجود
اول علت است و ثانی معلول و واجب الوجود موجود است بوجود اصلی غیر رابطی
و حقیقی و ممکنات موجود است بوجود رابطی انتزاعی غیر حقیقی و در این باب
تمثیلات چند ذکر کرده اند که اگر هیچ یک از آن تمثیلات علم بکنه وحدت
بهم نمیرسد چنانکه فاضل بیرجندی میگوید گفته که از این تمثیلات علم بکنه وحدت
هم نمیرسد شاید هر یک از آنها از یک جهت بهت مقصود دارند اما از
از وجهی دیگر ابعاد دور دارند مقصود از همه این است که مخلوقات

ناقصها که ... و معدوم اند و وجود ذاتی از آن نیست که مربوط میباشند بوجود
حقیقی و این وجود عارضی ایشان است در ربط با و هم رسیده است داده است
از حق و ظهور مطلق و بادلت ظهور را بهر شیئی داده است منبع خیرات و حقایق
حقایق از موجودات و ذوات است پس جمیع آنچه در عالم امکان میباشند صادرست
از او و نابود است از نزد او چنانکه فرموده است لا اله الا الله احد حقانی
کشتی داده نور حقیقی و چنانکه نور حسی باعث ظهور اشیا و خود ظهور را
حسا پس همچنین این نور حقیقی سبب است از برای ظهور حقایق اشیاء
و خروج آنها از شب ظلمانیه آنکس نوراند ظهور را حقیقتا بلکه نیست نسبت
میانه ایشان اصلا به ظهور نور حسی نیز بسبب نور حقیقی میباشند چه ما عدا
نور حقیقی معلوله بهر نور حقیقی را دسته نه [illegible] او و مربوط اند با او که
استناد و ربط با و نبود لازم آید که تحقق نشوند اصلا و پس باشند از
استشمام رایحه وجود پس او در غایت نوریه و ظهور است بحیثیت [illegible] رسید
باینده مرتبه نوریه او بعض عقلا و موافقه عرفا چنانکه وارد شده است در
بعض ادعیه یا نوره یا نور النور یا مختفیا من فرط الظهور و ضعیف سوادی
سوری میدارد که نداند بودن این مذهب با مذاهب دیگر از
از مذاهب در وحدة وجود منافی بلکه صحیح نیست چه قائل
باین دو قول از برای ممکنات وجودی منفرد و مباین از وجود واجب

ذات

ثابت [illegible] آنست که وجودی که در ممکنات اثبات میکنند وجودیست
ضعیف مانند سایر صفات ممکن علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی
چه مقدارست و قدرت [illegible] را در جنب قدرت قدیمه چه نسبت همچنین
وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی کالشیئی محض است جایز است
که ناظر بواسطه تفاوت مراتب این دو وجود در مقام نفی باشند که اطلاق
وجود بر این دو فرد بطریق حقیقت نیست بلکه اطلاق او بر یک فرد بطریق
حقیقت است او بر فرد دیگر بطریق مجاز و بعضی نیز همین قول را اختیار نموده اند
در اطلاق وجود بر وجود ممکن بر نسبت نموده رفته اند لیکن مشرب اخیار
در خصوص خواص ایشان این است که ممکنات هم موجودند حقیقةً و
غیریت و مباینت در هر دو وجود است نه آنکه هر دو را از قسم
مطلق وجود [illegible] باشند اگر معنی حقیقة وجود میان هر دو فانی نباشند
و تفاوت افراد و مراتب وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود [illegible] جایز است
بلکه تفاوت را راجع بحقیقة و ذات وجود میدانند تا یک حقیقت مشترک
حاصل نشود [illegible] که اکثر محققین گفته اند که جناب باری
تعالی وجود ذات واجبه محض است که نه در او احتمال کثرة [illegible]
در [illegible] در آن مرتبه اسمی و رسمی و نعتی نیست بلکه [illegible]
مستهلک اند و آن مرتبه را بعضی تعبیر [illegible] بمجهول المطلق نموده اند

باعتبار آنکه خبری از او نمی‌توان داد و رسیع بعض عقلا و معرفت عرفا و بصیرت کاملان انبیا و
صلوات الله علیهم بآن مقام نمی‌رسد و نظر بآن مقام است که گفته‌اند امر معقول یری اثره ولا
یری عینه و این مرتبه را اهل وجود خاص می‌گویند و عرفا او را بجهت اطلاق واحدیة ذاتیة
صرفه و ابطن کل بطن و غیب الغیوب و عین الکافور و شمس ازل و منقطع الاشارات
و کنز مخفی و ذات ساذج و ذات بدون اعتبار نامیده‌اند و جمیع انبیا و عرفا
و حکما با اختلاف مشارب از این مرتبه خبری و علمی ندارند و چگونه خبری و علمی توان
داشت که اگر خبری یا علمی بآن مرتبه رسد محدود و محاط خواهد شد تعالی الله
عن ذلک و فی الکافی عن عبد الرحمن ابن ابی نجران قال سألت ابا جعفر
علیه السلام عن التوحید فقلت اتوهم شیئا فقال نعم غیر معقول ولا محدود
و نعم تصدیق است که واقع شده است موقع جمله یعنی توهم و تصور کن شیئی را
که معقول بذات مقدسه خود نیست و محدود باجزاء حقیقیه مثل ماده و صورت
نیست و محدود بحدود عقلیه و جنسیه نیست چه اگر باین وجه او را تصور و توهم
نموده باشی محدود و معقول توحید معتقد نشده بلکه او را شریک با مخلوقات
گرفته و باین اشاره فرموده است بقوله فما وقع وهمک علیه من شیئی
فهو خلافه لا یشبهه شیئی ولا تدرکه الاوهام کیف تدرکه الاوهام و هو خلاف
ما یعقل و خلاف ما یتصور فی الاوهام انما یتوهم شیئی غیر معقول ولا محدود
یعنی این صرف است طریقه معرفت او با آنکه توهم کرده شود آنچه او بآن
بحقیقت شیئیت مراد است در خارج لازمه و عارض نمی‌شود ادراک وجود

یعنی

دیگر

و غیبیت و مخفی نیز و از اوصاف و نه کیفیه و نه شباهت معقول الکنه فطرت و اینجا محدود است گرداند
اصلاً و نه منعوت بصفات ممکنات و نه مشابه بچیزی از مخلوقات است و جناب
سرور اولیا و سید اوصیا آنحضرت است و لا تدرکه الا و هام حجب الغیوب
الیک ما اعتقدت منک محدوداً فی عظمتک و خلاصه کلام این طایفه آنست که
چون که می‌باشد حقیقی نه از حیثیت ذات و حقیقت در جمیع مراتب
شبیه ساری می‌باشد حرص در او و از این جهت شوق طلب او باعث
تشبیه و تشبیه باین نسبت ممتاز است از وجودی که داخل تحت اشاره و تشبیه است
کما آن مرتبه احدیت صرفه ذاتیه باشد چه او داخل تحت اشاره و متشبه است
که از قبیل اشاره و لوازم آنست و از این جهت گفته‌اند که نسبت این وجود بموجودات
عالم نسبت هیولی را دارد با اجسام شخصیه از وجهی و نسبت جنس الاجناس را
بانسبت بانواع مندرجه تحت او و این تمثیلات مقربند از وجهی و مبعداند
از وجوه و این وجود غیر وجود انتزاعی عام بدیهی است باعتبار آنکه وجود مشهور
انتزاعی از معقولات ثانیه و مخلوقات اعتباریه است و در کلام ایشان
تصریحات بسیار است بوجود خارجی وجود منبسط و این وجود منبسط له شعاع
شمس ذات احدیت است و ظل آن ذات است و احدیت صرفه
منزه و مقدس است از نقص التعلق و التقید و التنزل و التغیر و الترقی و علی
الذات مع جمیع الکمالات می‌باشد و وجود منبسط بواسطه تعلق و تقید و تعینات

71

و تطورات نزولا و صعودی می‌باشند پس هر جا که کلام است از ظهور و تجلیات و تطورات
مراد از آن ذات اقدس غنی الذات و مبادی الذوات است از مخلوقات
و هر جا که ظهور و تعینات و تطورات صعودی و نزولی می‌باشند مراد از آن ذات
مع قطع الذات ابه وجود است که تجلی ساری در حقیقه ممکنات است و گاه است که اطلاق
وجود مطلق که مراد از او در اصل وجود منبسط است باین وجود حق باعث صدور و منبع
تطورات می‌کنند چنانکه اطلاق شمس بر شعاع می‌کنند و می‌گویند در غرف آفتاب ما منزل آمده
باید و فقدان … آفتاب … ظاهر است که مراد شعاع آفتاب است نه وجود
آفتاب و الله از فرق و ملاحظه مراتب و مغالطه شنیعه بر این طایفه لازم نباید چه هویت
ساریه فعل حق است و فعل مباین فاعل نیست و در مرتبه او سعه وجود است نه ذات
احدیت است و فرق … در آنکه بگویند او شود یا از او شود و نظیر این در مرتبه
است که یکی گفته مثنوی جمله عالم هستی تو پیدا عیان وز تو در عالم نمی‌بینم نشان
و دیگری گفته است گاه خورشید و گهی عشق … گاه کوه قاف که دریا …
نه توان بنسبت این در ذات خویش این بیرون از … رهها در پیش
و هر … نقطه نیست محقق نیست که جمیع تشخصات و تعینات افراد انواع
مندرجه تحت الحیوان را رفع کنیم افراد هر نوعی در وی جمع شوند و چون
ممیزات آن انواع را که فصول و خواص اند رفع کنیم پس در حقیقت حیوان جمع
شوند و چون ممیزات حیوان و آنچه با او مندرج است در تحت جسم
نامی رفع کنیم پس در جسم نامی جمع شوند و چون ممیزات جسم نامی را
و آنچه با او مندرج است تحت الجسم رفع نماییم در حقیقت جسم جمع
شوند

خویش

72

شوند و چون ممیزات جسم و جسمانی و آنچه با او مندرج است تحت الجواهر العقول و النفوس
رفع کنیم در حقیقت جواهر جمع شوند و چون … به الامتیاز جوهر و عرض را رفع نماییم
… در وجود منبسط آورند و این ممیزات خواه فصول و خواص و خواه
تعینات و تشخصات همه مندرج و منطوی می‌باشند در وجود منبسط پس
منه البدء و الیه العود تمام شد و از این وجود بعبارات متعدده تعبیر واقع
شده است بعضی بعنصر اول و بعضی به آب تعبیر نموده اند و در حدیث وارد است
که اول ما خلق الله الماء و بعضی بحق مخلوق به و شجره کلیه و بعالم مشیه
و الحقیقه المحمدیه و الولایه المطلقه و المحبه الحقیقیه و عالم و صبح الازل و …
بعضی بنفس رحمانی تعبیر کرده اند و رحمتی وسعت کل شیء که در قرآن است
و برحمتک التی وسعت کل شیء که در دعا کمیل است و برحمتک التی
ملأت … جمیع خلقک که در دعای … است حق بوده اند
و از او تعبیر … بنور الله هم نموده اند چنانکه در قرآن مجید است و اشرقت
الارض بنور ربها و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که فرموده است
ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره الحدیث و خلق در این حدیث
بمعنی تقدیر است و تقدیر سابق بر ایجاد است و رش نوره کنایه است
از ایجاد و افاضه وجود بر ممکنات هر … رش بنور او شدند هر چه باشند
ز نور او می‌باشند و مراد از ظلمت عدم خارجی است و ظلمت رتبه اسم است
عدم ذاتی و ظلمت محسوس در رفع ظلمت محسوس بضوء شمس و نور قمر

و با صدور است و زوال ظلمت حسی نور معرفت کائنات است لیس ظلمت عدم
با فاضه وجود است و محققین گفته اند مراد از وجه الله که در قرآن مذکور است اسماء الهی و وجود منبسط است
مثل آیه شریفه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و اینما تولوا
فثم وجه الله و کل شیء هالک الا وجهه بنابراینکه ضمیر وجهه راجع بذات احدیت باشد
نه شیء و در دعا کمیل است و بوجهک الباقی بعد فناء کل شیء و احادیث کثیره در باب
الدرجات و توحید کافی و صدوق در تفسیر وجه وارد که وجه الله پیغمبر خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم میباشند و اطلاق وجه بر عقل کل که باب الله است بسیار شایع شده
است و اول ما خلق الله نوری و روحی هم [illegible] است پس بنابراین باید مراد از وجود
منبسط انوار و ارواح مطهره حضرات ائمه علیهم السلام باشد و بعضی گفته اند که حدیث
اول ما خلق الله الماء محمولست بموجودات عالم جسمانی لکن حق چنانکه بعضی دیگر گفته اند
که مراد از او ماده عنصر است چنانچه در آیه شریفه و جعلنا من الماء کل شیء حی ماده ظاهری است
و الا لفظ کل [illegible] الظاهر منتقض خواهد شد بلکه مقربین و طبقه [illegible] بلکه محیط افلاک [illegible]
دیگر بس گفته اند الله یعلم کجا به است از ماده جسمانیات از جهة قبول نمودن او تشکلات را
بسهولة و او ماده اول مخلوقات از عالم اجسام چنانچه عقل اول اول موجودات است
از عالم ارواح لکن بهتر آنست که [illegible] بوجود منبسط [illegible] باحدیث اول
ما خلق الله العقل ندارد چه عقل اول است نسبت بموجودات [illegible] وارد
این ترجمه آنچه وارد شده است ان اول ما خلق الله جوهرة فنظر الیها بعین
الهیبة فذابت اجزاؤه فصارت ماء فتحرک الماء و طفی فوقه زبد و ارتفع منه
دخان فخلق السموات من ذلک الدخان و الارضین من ذلک الزبد [illegible]

که

بعینه جوهر است [illegible] وجود منبسط [illegible] حق مخلوق به [illegible] که از ماده
مبدعات و مادیات جمیع است [illegible] اشاره است بقوله تعالی اوکانت
السموات والارض رتقا ففتقناهما [illegible] اجزائه بالنظر بعین الهیبة اشاره است
بودن و تعینات و تقیدات و فتق [illegible] اندر رتق و در این آیه شریفه
باید ملاحظه و تأمل نمود که [illegible] است سبحان الذی بیده ملکوت
کل شیء و الیه ترجعون پس خدای [illegible] و ملکوت شیء که مراد از شیء عالم
شهادت باشد و اگر ملکوت [illegible] اعم از عالم عقل و نفس [illegible] باید عبارت از وجود
منبسط [illegible] و ضمیر بیده [illegible] راجع بذات احدیت شود و ملکوت را از عالم نفس
کریم مراد از [illegible] عقل میشود و ضمیر
بیده راجع میشود بعالم الوهیت که وجود منبسط باشد و قرینه [illegible] و الیه ترجعون
به رجوع با دست نه بذات احدیت و در این آیه شریفه [illegible] اشیاء
از حضرت حق و ترتیب بعضی بر بعضی و رجوع کل بحق مذکور است و هر یک از
عوالم مذکوره غیر متناهیست و ما یعلم جنود ربک الا هو و در آیه شریفه
عم یتساءلون عن النبأ العظیم و لقد رای من آیات ربه الکبری از
[illegible] مرتضی علیه [illegible] الاف التحیة
و الثناء مرویست که [illegible] و الله لیس لله آیة اکبر منی

اکبر منی ولا انباء اعظم منی و از حضرت فرموده است ان اسم الله الاعظم و جناب
ائمه از ذریه طاهره او فرموده اند که نحن والله الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله
من العباد عملا الا بمعرفتنا و در دعای کمیل فرموده است و باسمائک التی ملئت
ارکان کل شیء دلالت است بر اینکه اشیاء مظاهر اسماء الهی میباشند و در احادیث
سابقه تصریح شده بود که اسماء حسنی انوار ائمه هستند و ایشانند پس عوالم بنور
ایشان قیام خواهد داشت و هم آن نور محمدیست که فرمود که کنت و علیا
نورا بین یدی الله قبل ان یخلق الخلق هر دو بکلمه نور خلقت اولی جلوه
ظهور حقند و در حدیث است که فرموده اند انا من الله والخلق منی و در روایت
دیگر و الخلق منی و در روایت دیگر نحن صنایع الله و الخلق صنایع لنا و از جهت
این مرتبه است که فرموده است خصصت بفاتحة الکتاب
و خواتیم البقره و از این جهت فیض ده بجمیع عوالم میباشند از ارواح و اجسام
و مجموع انها مربوب او میشوند نه باین معنی که معتقد اند در ان امور بلکه
محض فعل و مشیت الهی میباشند چنانکه فرموده است و ما تشاؤن الا
ان یشاء الله و از قبیل سرخ کرده شدن آهن که بالذات آهن
سرد است و کثیف لکن بسبب قرب آتش محض فعل آتش که حرارت
و اضاءه است گردیده پس همین با حقیقه جناب احدیت است
گردان فعل

که این فعل از ان محل خاص ظاهر بشود و این ارواح طاهره و مطهره بالذات عدم
محضند با حاجه او محل و مظهر افعال او شده اند و از جهت بشریت و جسمانیت ایشان
است که جناب احدیت تنبیه باو فرموده است قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی
لما قام عبد الله فرمود تا اینکه تنبیه کند باینکه او مظهر کمالات
الوهیت است چنانکه حضرت صادق ع فرموده اجعلوا لنا ربا نؤب الیه ثم
قالوا فی فضلنا ما شئتم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه است
که نزلونا عن الربوبیة ثم قالوا فی فضلنا ما شئتم و فرموده است در زیارت
و لکن الله رمی پس رمی نسبت داده او را بخود از جهه که جناب
محل ظهور فعل او بود و در دعای کمیل فرموده است و بنور وجهک الذی
اضاء له کل شیء پس این فقره صریح است که عبارت از وجود باشد
بقیام وجود بر اشیاء آمیخته شده و سنخیت منوط است برز فعل مخصوصه چه انها
قائم بنفسه در وجود نیستند و حال انکه لفظ اضاء له کل شیء منوط است و کمال التحقق
و محدث علامه مولانا محمد باقر مجلسی رحمه الله در کتاب حیاة القلوب و
جلاء العیون حدیث طولانی از ابن عباس رضی الله عنه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده مضمون آن حدیث علی وجه الاجمال آن است
که اول صادر از واجب تعالی نور محمدیست ص و از ان نور دوازده حجاب
محقق شد که مراد از دوازده حجاب الله بعلم ائمه اثنا عشر ند و از ان نور
جمیع اشیاء از یکصد و بیست و چهار هزار و جمیع ملائکه و انبیاء و جهنم

و عرش و کرسی و لوح و قلم و سموات و ارضین و ما فیهما خلق شده است و خلاصه
این حدیث آنست که خلق اشیاء بعضی بلا واسطه و بعضی بواسطه از نور محمد صلعم
بوده اند خلق شده اند و در خبر روایت شده است که جناب محمد صلعم و آل او تعلیم
ملائکه نمودند تسبیح و تهلیل را و آنحضرت با فرع السلام فرمودند که جبرئیل نازل شد
بمحمد صلعم و آله و گفت یا محمد کجا ان عمر فرمودند چه کواهم جبرئیل گفت اقرا
باسم ربک الذی خلق یعنی خلق نورک القدیم قبل الاشیاء و در روایت شده است
در خصال از جابر بن عبد الله گفت عرض نمودم به پیغمبر صلعم خبر ده مرا که اول چیزیکه
خدا خلق چه بود پس فرمود نور پیغمبر شما یا جابر پس خلق از او هر چیز را پس
نگاه داشت او را در مقام خود آنقدر که میخواست پس گردانید او را
چهار قسم خلق کرد عرش را از قسمی و کرسی را از قسمی و حمله عرش را
از قسمی و خزنه کرسی را از قسمی و نگاه داشت قسم چهارم در مقام
خوف آنقدر که میخواست پس گردانید او را چهار جزء عظیم جزء تا اینکه
فرمود منقطر شد از این نور یکصد و بیست و چهار هزار قطره و از هر قطره
پیغمبری خلق شد پس متنفس شد ارواح انبیاء و خلق نمود از نفس
ایشان ارواح اولیاء و شهدا و صالحین که احادیث باین مضمون بسیار است
و معنی حدیث المعنی متواتر است و مقالهای حکماء و محققین عرفای
این امت مرحومه بعد از ایمان بمضمون اخبار مذکوره و غیرها

بخبار حسن

با عتبار حسن متابعت نبی مطلق در ضمن ولایت ولی مطلق و الهامات مده غیبی قلبی نموده اند
و در رسایل و کتب خودشان مشاهدات قلبیه را اظهار و نشر و بیان نموده اند و خلاصه
مشاهدات ایشان آنست که جمیع موجودات مظاهر نبی و ولی است و ایشان
بما واسطه محض فیض الهی میباشند پس معنی کلام ایشان آنست که احدی
مظهر اسم ذات که الله باشد نشده است الا محمد و آل او صلی الله علیهم
و همه انبیاء بتوسط ایشان بمراتب عالیه که باید برسند رسیده اند و فاضل محقق
مولانا عبد الرحیم دماوندی در بعضی از رسایل خود آورده است که این حقیر
سند این مناجات بچند واسطه از عارف محقق میرزا حسن قمی رسیده است
که میرزا بترتیبی که مذکور میشود سند رسیده است از الخیبات حضرت امیر المومنین علیه السلام
که او هم از حضرت خاتم انبیاء صلوات الله علیه و آله میرسانند و در اول بعضی از این مناجات
و فوایدش و اول مناجات این است که ذا اول العدد و بعضی از نسخ
بدل ذا هذا است و بعضی از نسخ هو و حجاب الابد نورک الذی
قهرت به غواسق العدم و براسق الظلم و جعلته منک و بک و الیک
و علیک و للاء و ببلاء و رحمه نسخة الحقانیه مالاهوت و جبره و صورت معانی الملک
و الملکوت و فیه قوله الحی الذی لا یموت طاوس الکبریاء و حمام الجبروت
اقول کلامه رحمه دار تحقیق سطور معلوم شد که اشتراک حقیقی میانه واجب
و ممکنی اشتراک لفظی است چرا که وجود ممکن فیض واجب است و فیض او ست
و مباینة و غیریت میان فیض و فیاض ظاهر است که اشتراک او در

اشتراک معنوی است پس تنزل که مختار محققین حکماء و متکلمین است بجهت
چنانچه معلم اول گفته که الواحد الحقیقی هو علة الاشیاء ولیس شیئ
من الاشیاء و معلم ثانی گفته است که وجود تعالی خارج عن وجود سایر
الموجودات ولا یشارکه شیئ منها فی معناه اصلا بل ان کانت مشارکة ففی
الاسم فقط لا فی المعنی المفهوم من ذلک الاسم و همچنین سایر حکماء آن قبیل کلام بسیار
دارند و باید دانسته شود که از همیشه انبیاء علیهم السلام ترسیده است که دعوت با
تشبیهی نموده باشند و خلق را ظهور خلق گفته باشند دیگر در کلمه توحید در نفی ارباب
ما دون او که جماعت معتقد بودند آیه تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء
بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان
تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون و مدار دعوت ایشان بر اثبات است
که بعضی گفته اند که بغیر از واسطه ظهور و فهم عوام اسرار توحید را پوشیده و معنای دعوت را
برغیر تصریح کرده اند و وحدت را پوشیده اند بکثرت دلالت نموده اند این سخن
و دعوات هم بعضی ایشان لکن اصح آنست که تبلیغ الحجه نفس الامر است هرگاه نفس الامر
موجودی بود و غیر او را وجود نباشد چرا پوشیده داشته اند بر خلاف نفس الامر
شئ الخصوص اصحابی که بذات و صفات و افعال واجب الوجود تعالی و علا
تعلق گرفته باشد که کوته نظران در فهم آن قاصر باشند بر سبیل کنایت قرآن که
در احادیث آمده است از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز در فهم آن عاجز اند
مع ذلک در اظهار آن ممنوع نشده اند و غلط عوام مانع اظهار را نگشته آنچه از
ازبرای ترقی سالک بمقامات عالیه ضرور است توحید شهودی است نه توحید وجودی

احادیث [illegible]

یعنی

یعنی سالک را باید مطلوب و مقصود غیر از یک ذات مقدس امر دیگر نبود
و بالمره التفات او از ماسوی قطع شود تا سالک طریقت متنعم گردد در روزی که
آفتاب بینند و ستاره‌ها دیده نشود و نفی در مبین حاصل شده است هر چند هزاران
ستاره‌ها موجود باشند مقصود آنست که التفات بغیر آفتاب نباشد ستاره
خواه موجود باشند خواه معدوم بلکه گوییم که کمال در صورت است که اشیاء
موجود باشند و سالک از شدت گرفتاری که بمطلوب حقیقی خود داشته باشد
بهیچ جز التفات ننماید و هیچ چیز در دیده بصیره او در نیاید و اگر اشیاء
بهیچ وجه موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فنا از که بود در این که بعضی گفته اند که
اعتقاد توحید وجودی در سلوک از جمله لوازم است کلامیست غیر مطابق
واقع توحید شهودی که عبارت از نسیان ما سوی است در کار است تا فنا
محقق شود و گفته است بعضی اکابر این طایفه توانند بود که سالک از بدایت تا نهایت
کار رسیده باشد و از علوم توحید وجودی هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیک است
که انکار این علوم را نماید و گفته است نزد فقیر راهی که با ظهور این معارف
سلوک منتهی شود اقرب است از آن راهی که متضمن این ظهور بود و اکثر سالکان
سالکان این راه اکثرشان بمطلوب که مقام فنا الهی باشد نمیرسند در
این راه اکثرشان در راه جمانده جمانند و متوهم اتحاد و در ظلمت گرفتار میشوند
و از راه محروم میشوند و این معنی را بخبرها معلوم رسیده است والله سبحانه
اعلم بالصواب و سیر فقیر هر چند براه تا نهایت رسیده است و از ظهورات
علوم و معارف توحید وجودی خطر دارد فقیر با فنا اما چون عنایت

خداوندی حق است نه شمس حال بوده که سبب محجوب از تشنه بوادی و مفاوز
راه را با مداد فضل و عنایت قطع نموده است و از کمال اکرم مرا از ظلال
گذرانیده بجمعی رسانیده و چون معامله بسته شد آن قهار دید که راه خشک دیگر
اقرب بوصول است و اسهل بحصول الحصول الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله انتهی کلامه پس حاصل این سخنها هم این شد که در سلوک
نیال ما سوی شرط است نه اعدام ماسوی و دیده ماسوی باید مغضوض باشد
و هم منحصر بهم واحد کرده و چنانچه سردار اولیا در ضمن خطبه که مذکور است در نهج
البلاغه فرموده است در صفت متقین ان من احب عباد الله عبدا اعانه
الله علی نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف فزهر مصباح الهدی فی قلبه الی
ان قال قد خلع سرابیل الشهوات و تخلی من الهموم الا هما واحدا انفرد به
فخرج من صفة العمی و مشارکة اهل الهوی و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق
ابواب الردی قد ابصر طریقه و سلک سبیله و عرف مناره و قطع غماره و استمسک
من العری باوثقها و من الحبال بامتنها فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس و چنانچه گفته اند
بیت ترا تا در نظر اغیار غیر است اگر در مسجدی آن عین دیر است بلکه تا در نظر
غیر می آید از زنار رسته کسی بیرون نرفته است این است که در احادیث بجهت
شدت امر احتراز از او فرموده اند تا مرتبه که فرموده اند که ریا مخفی تر است در قلب
بنی آدم از مورچه کوچک سیاه در سنگ سیاه در شب تاریک چند ایشان که
مطلق قدم در سلوک نگذاشته اند و از قطع مسافت مقامات نفس بیخبرند
بجهت تقلید این اشخاص را که علی الدوام مشت خود دست آن ظاهرا

و باطن

و باطن در عبودیت معبود واحد دادند و ماسوی الله را از نظر بدر کرده مال
و جان خود را در طریق حق گذاشته اند تکفیر می نمایند زیرا که تقلید در مسائل شرعیه
فرعیه مجتهدین علیهم السلام باید کرد و بآن تقلید از جانب شارع علیه السلام ماموریم و تقلید
در اصول دین خصوص هیچ مسئله ما بعضه الله کسی ماموز نیست سهل است که منجر
بکفر و زندقه و الحاد شود چنانچه شنیده ایم بلکه دیده ایم نعوذ بالله من شر الشیطان و
ایمان که بتقلید اعتقاد دارد و صاحبان حاصل شود و ایمان باستدلال است نه تقلید زیرا
که صدق انبیا بمعجزه قاهره باهره ظاهر شده است و تقلید غیر معتبر است در ایمان
که تقلید آبا و امثال خود را نماید اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و
ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه بحرمة محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
رجوع نمودیم باصل مطلب که این وجود لا بشرط که فعل الله است مسمی است در نزد عرفا باسماء
بسیار مثل مقام ولایت کلیه مطلقه و مقام او ادنی و مقام ستر و مقام عظمت و حقیقة
الحقایق و نور الانوار و نقطه و مقام وحدت و در بعضی جاها بعالم امر چنانچه فرموده است
و ما امرنا الا واحدة و تنزل الملائکة و الروح من امر ربهم من کل امر و کذلک اوحینا
الیک روحا من امرنا و ایجاد و اعدام و تجلی بملائکه و للاعدام از برای نظام تقلید
و اطلاق سلسله نعوو کلا و جزئیه ضرر را قشده قایم با ذات و الذات قایم بحق چنانچه
فرموده اند یا من انقاد لعظمته کل شیء بقبول ثبت کردن اشیا و دوام ایجاد
و افنا کردن ایشان ابدا ایشان در اعدام و تقلب منها منظیم امر است
که مطلق موجودات فی ذواتهم عدم مند یا آن نمود از حرکت دوام او منتیو اند

که والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین
پس بابدک النفاذ زنده دارد آفرینش را اگر نبازی کند در دم فرو ریزند قالبها
چه ذوات موجودات من حیث المجموع بجهة لیّت ذاته ازلاً و ابداً مقهور و مغلوب
این سلطنت امر مشیّتند وانه غالب علی امره وهو القاهر فوق عباده و سلطنت
حق را حد ولیت که هیچ چیز با وی نتواند بود که بود و نبود هر دو در جنب کبریای
حق یک حالت که کان الله ولم یکن معه شیئی وایکه عارفی گفته الآن کما کان
حق گفته [illegible] که در آن مقام همه اشیا معدوم و مستهلک اند چنانکه ماثورست که در تفسیر
الله اکبر منع فرموده که مراد اکبر من کل شیئی باشد که در آن شیئی کی بود بلکه معنی او اکبر من
ان یوصف است زان ضد وجود و بجهة معیت قیومیت اوست با همه اشیا که
ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا
اکثر من ذلک الا هو معهم اینما کانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیامة ان الله
بکل شیئی علیم و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر آیه
آنست که جناب اقدس الهی با اشیاست باحاطه بعلم ذاته بذات خود زیرا که اگر
محدود بحدود اربعه اگر ذات با اشیا باشد لازم آید که محدود بودن او را و همه چیز را
از عدم بدین آورده وی بسبب اراده تا میخواهد متقلب میسازد چنانکه میخواهد
میگرداند هر وقت و بهر کیفیت که میخواهد و در آن انهاست و با آنهاست که
همه اسیر ید قدرت و در بجة تقدیر و بید انها که فی ذاته و [illegible] لیس اند
با و بر پا میباشند مع کل شیئی لا بالمقارنة و غیر کل شیئی لا بالمزایلة و فقره
صحیفه کاملة است که ذلت لقدرتک الصعاب و تسببت
بلطفک الاسباب وجری بقدرتک القضاء ومضت علی ارادتک
الاشیاء

الاشیاء فهی بمشیتک دون قولک مؤتمرة وبارادتک دون نهیک
منزجرة پس مجموع من حیث المجموع عوالم و نشآت و ما فیها و ما بینهما بیک
امر کن فیکون بغیر لفظ و آلت تلفظ که ناشی از اراده حق سبحانه بی ملاحظه
حدوث در ذات کل فی مقامه موجود میباشند که انما امره اذا اراد شیئاً ان
یقول له کن فیکون فسبحان آنچه زاید بجه عالم امرست و آنچه کو بدینی آمد از
امرست خرد و جان و صورت مطلق همه از امر دان و امر از حق
آتش آب خاک و باد و فلک زیر کش عقل و جان میانه ملک هر چه در
زیر امر جبارند همه بر وفق امر در کارند همه مقهور قدرتش قاهر
از وی بر ظهور قدرتش ظاهر گردیک امر جمله را و ادار همگنان آمدند در یک کار
و در کتاب روض الجنان و غیره از حضرت ابا جعفر علیه السلام مرویست که نفضل
نورنا من نور ربنا کشعاع الشمس من الشمس و همچنان از حضرت امیر المومنین علیه السلام
ماثورست که بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیز العابد عن المعبود و انا النقطة تحت
الباء و فرموده جناب حضرت پیغمبر کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین
در بدو و لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
مبین این مطلب است در ضمن فقره این دعا که بهر این توقیعات که
آمده است بسؤال محمد و علی منهم و ظاهرهم و باطنهم و اولهم و آخرهم و در دعای
رجبیه ماثورست که بمعانیک التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک
بها من عرفک لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک صفحهای

و با نه اثر قرنی و هم سلمان

خدای جمله با برکت و ما گفتیم نزدیک به خدا است بلا تشبیه از بابت
آهنی میباشد که در میان آتش سرخ گردیده باشند کسی گمان میکند که آتش است اما آتش
نیست بلکه رنگ آتش بر آمده است بالتبع او خواص آتش ازو ظاهر میشود و بس به دیده
سر نیستم زبان الیقین این اثر را به هم رسانید که من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله
و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و این معرفت
بمضمون مرتبه اقتران اثر نموّ نوا موقوف بر ترک ارادیت تنبر از طبیعت تا نور ایشان را
در قلب خود مشاهده نماید چنانکه در روایت ابو خالد که در کافی مذکور است که فرمودند
والله یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار و هم
والله ینورون قلوب المؤمنین و یحجب الله نورهم عمن یشاء فتظلم
قلوبهم الحدیث و در حدیث وارد است از حضرت سلمان و ابا ذر رضی الله عنهما
از امیر المؤمنین ع که فرمود یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة
و اذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان و شرح صدره للاسلام
و صار عارفا بدینه مستبصرا و من قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان
و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی و هو الدین
الخالص الحدیث و از این کلام اعجاز نظام ولایت انتظام مستفاد میشود که مؤمن
ممتحن کسی است که امام را بنورانیت شناخته باشد و این معرفت این امر ثابت است
که معرفة الله حقه است و جمعی می توان کرد بحث [illegible] و او را بر معرفة الله حمل میتوان
کرد بحث [illegible] چرا که فرموده است که معرفتی مستلزم لمعرفة الله با آنچه الخ

بلکه فرموده است

بلکه فرموده است که معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی و سطوت این
کلام جلالت انتظام ارکان وجود صحیحه را که متدین و متصف باشند متزلزل میکند چرا که از ظاهر
مفهوم این کلام قاصرند تا برسیدن آن مقام چه رسد معلوم است که مراد از نور نور حسی مانند
نور شمس و کواکب و نار نیست بلکه مراد نور عقل مجرد از ماده جسمانیه است و هر گاه مراد
نور حسی نباشد نور مجرد باشد که در مرتبه مرادف با روح است و نورانیت مراد با روحانیت
چنانکه حضرت ختمی پناه [illegible] فرموده است که اول
ما خلق الله نوری و یکمرتبه دیگر فرموده اول ما خلق الله روحی پس مراد از نورانیت
نورانیة امام علیه السلام مقام روحانیت مجرده که عقل الکتاب است که مقام اول مبدء عالم
و در آن مقام همه متحد اند چنانکه فرموده است اما در آن مقام نور واحد و جناب ولایت
مآب علیه السلام در همین خطبه شریفه فرموده است که کلنا واحد اولنا واحد و آخرنا
واحد و کلنا شیء واحد عند الله [illegible] باید گوش [illegible]
بعلم الیقین شنید و بعلم هم رسانید [illegible] عین الیقین [illegible] حق الیقین مستحق
شد و معرفتی که مطلوب سالک است این است و پس هر معرفة الله [illegible]
صرفه محال است و در ادعیه وارد است که از یکی ائمه اطهار علیهم السلام
اللهم نور ظاهری بطاعتک است ره [illegible] و مراد از این باب
از مقامات شریعت است و باطنی بمحبتک اشاره بمقام اول که [illegible] تا محبت
مطلوب هم نرسد طالب [illegible] اگرچه هنوز بمقام محبت کامله فائز
و واصل نشده است و باندازه [illegible] در سلوک محبت کمال

زر با دنیا همبر باشد و قبض سوم شک اشاره بمقام علم الیقین است
علی حجر در وجوهی ست هر شک اشاره بمقام عین الیقین است و سیری استقلال
اتصال حضرت اشاره بمقام حق الیقین است و در مناجات شعبانیه
که حضرت امیرالمؤمنین و الائمه از فرزندان او و بیخ انشانیده در کتاب اقبال
ابن طاوس و زاد المعاد مذکور است فقراتی است که مشعر بهر مراتب
مطلوب است و از وادی است الهی هب لی کمال الانقطاع الیک
یعنی ای مرا از صد بگردان و التفات خاطر مرا از جمیع ما سوای قطع نما
تا مستعد و مهیا از برای مرتبه های الیقین بشوم چنانکه فرموده و انر ابصار
قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور
فتصل الی معدن العظمة معدن عظمت مقام توست و مقام اولیاء است
بیانکند و تصبر ارواحنا معلقة بعز قدسک و این صله چند فقره ترجمه است
الحقنی بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و منک
خائفا و مراقبا که مقام حق الیقین است و عبارتست از فنا در عق
در حیرت شیرطیه برادر نور آتش دو چنانکه ادبست و الا نظر کردن بدوست
احدیت از جمله محالات و ممتنعات است پس مراد از نظر بالحاق
با و نظر بالحاق بر وجه است چنانکه گفته اند جان جانان کرده در جانم
دلی

وطن آید حبذا ای دم بود منصور زمن جان جانان انکه نام او
مطلب است هم نظر هر ام بیاطل علی او دلیست در رفتار
ست جمیع المجاهی الوصول الی هذا المقام العالی و التمکن فیه بحرمة محمد صلعم
و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ضرورت که بیان معنی علم الیقین و عین
الیقین و حق الیقین را بنمایم بما حکم به شیخ المشایخ الشیخ بهائی و غیر او و مثل محقق مجلسی
و والد محقق او مولانا محمد تقی و مولانا العارف المحدث مولانا محسن الکاشانی از محقق
طوسی خواجه نصیرالدین رحمهم الله نقل نموده اند و قول او را منتهی بقبول نموده اند از
که او گفته است که مراتب معرفت خدا مانند مراتب معرفت آتش است اول
رتبه معرفت آتش آنست که کشف شود که چیزی هست که هر چیزی را در آن انداخته ابدا
معدوم میکند و هرچه ملاقی آن واقع شد اثرش در آن ظاهر میگردد و چنین
از او تعبیر مینمایند [illegible] شود و همچنین موجودی را آتش میگویند و نظیر او در معرفت خدا
جماعتی است که دین خود را بتقلید بنا نهند و از راه دلیل ندانند و مرتبه بالاتر از
این مرتبه کسی است که دود آتش با و رسیده اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته
از چیزی [illegible] او را اثری مؤثری میخواهد پس آتش هست که این دود از او است
و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعالی اهل نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه و براهین
قاطعه حکم مینمایند بر وجود صانع و مرتبه از این بالاتر مرتبه کسی است که نزدیک
آتش شده است و حرارت آتش با و رسیده و نور آتش بر چیزها تابیده و چیزها را

بگلی نور بینند و نظر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنانه خاص است که در دیدار اشیا نمود آثار
الهیه یافته در جمیع اشیا بدیدهٔ یقین آثار صفات کمالیه الهیه را مشاهده می نماید و مرتبه بالا
تر از این مرتبه کسی است که در میان ایشان باشد و آثار را او ظاهر کرده باشد و این در مراتب معرفت
الهیه اعلی درجات معرفت که تعبیر از آن بفنا فی الله می کنند و حصول این مرتبه بکثرت عبادات
و ریاضات میسر می شود و ضعیف معروض میدارد که متوهمی توهم نکند که مراد از شعلهٔ آتش کسی
دا فعل او میشود نظر مرتبه ذات بحت و احدیت مرتبه است و وصول با حدیت که از جملهٔ محالات است
پس نظر نظر شد و منافی تحقیق بقت که مراد از حق الیقین و فنا فی الله وصول بمرتبه وجود منبسط است
که مقام او واحدیت است چرا که این توهم فاسد و باطل است زیرا که حقیقت نار عنصریست که حرارة و یبوست
بحسب جوهریت و ذاتیه اوست و این غایت است از ادراک فنا که خفاش را در تحت غایت است
و فعل او حرارة و یبوست عرضیت و اثر آن فعل استعداد و استشاره دخانیست که از اجزاء
ارضیه و هوائیه اختلاط هم رسیده است پس شعله مرکب شد از ماده و صورت ماده استعداد استشاره است
که حاصل شد در دخان از اثر فعل نار که حرارت و یبوست عرضیه است شد و صورت او منفعل شدن
این دخانیت و استعداد و استشاره از فعل نار و نظر شعله عقل کل است که مرکب از ماده و صورت
ماده او اثر فعل قلم است که آن اثر وجودیست که فیض اول است از فعل خدا و مشیت او که او مظهر و
متعلق فعل الهیست و صورت او انفعال و قبول نمودن اوست مر ایجاد را پس فعل نار حرارت و
یبوسته عرضیه شد و حرارت مدرکه که در شعله از تاثیر فعل نار است و استعداد مرتبهٔ اثر این تاثیر فعل
گردیده و محل استعداد دخان پس حرارت مدرکه در شعله که اثر فعل نار است و باعث ظهور آن فعل است
نظر و نار نزد منزله وجود منبسط است که اثر فعل الهیست پس استعداد منفعل نار است لیکن نار فاعل در
او شعله نیست بلکه بفعل خود فاعلست و فعل اگرچه نیست بفاعل از قبیل اعراض است لیکن بعادت
خود از آثار از قبیل جواهر است و اما شعله مرتبه پس او عبارتست از ظهور نار بمعنی نار ظاهر نمیشود

بذاتها

بذاتها و ظهور او عبارتست از اظهار شعلهٔ آتش که
دال است بر وجود او چنانکه عقل کل وجه وجود منبسط است
و بار و ظاهر می شود و حرارة مدرکه در شعله نیز ظاهر می شود و شعله و
استشعاله مرتبه اثر آن حرارت است و اگر گفته شود که وجود
شعله عبارتست از ظهور فعل نار و انفرادست که ملالت
با هم نماید عیب ندارد و پس تنظیر صحیح کرده قسمه بر حتی فهم
و بعضی از محققین گفته اند که اظهر موجودات و اجلی آنها جناب
جل و علا میباشد و لیکن جهت است که معرفت او اول معارف
و ارفع از آنهاست بافهام و اسهل است بر عقول و حال ضد
او بنظر می آید پس ناچار میباشیم از بیان سبب او و اظهار دادن
در کلام در بیان سبب مذکور تا آنکه گفته است سبب قصور
افهام است اما کسیکه صاحب بصیرت باشد نیز او نمی بیند
مگر خدا و افعال او را و افعال اثری میدانند از آثار قدرت او
پس وجود حقیقی ندارند و وجود از برای واحد حقیقی است که باو است
وجود افعال کلی و کسیکه حال او این باشد پس نظر نمی نماید
بشیئی از افعال بلکه می بینند در آنها فاعل را و غافل میشود
از فعل از این حیثیه که او آسمان و ارض و حیوان و شجر است
بلکه نظر میکنند در او و از این جهة که صنع اوست و نمی باشد نظر او

نظر او مجاوز بغیر او نشود کسیکه نظر نماید در شهوات با خطا بوده با تصرف او
به بیند درون و کاتب و مصنف و به بیند آثار او را از این
حیثیة که آثار او است نه از این حیثیة که سنج و ... و ازجهت
که مرقوم شده است بر کاغذ پس می‌بیند نظر او بغیر مصنف پس همه
عالم تصنیف جناب الهی میباشند و کسیکه نظر در آنها کند از این حیثیة
که فعل الله میباشند نه از حیثیة جهة دیگر می‌باشد ناظر بکر الله و عارف
بکر الله و نه محب بکر الله و میباشد او موحد حقیقی که نمی‌بیند مگر الله را
بلکه نظر نکرده است در نفس خود از این جهة که نفس او است بلکه از این حیثیة
که بنده خدا است این شخص سزاوار است که گفته شود که او فانی شده در توحید
و آنکه او فانی شده از نفس خود و اشاره به آنچه یاد کرده است قول کسی که گفته
است کنا بنا فغنینا عنا فبقینا بلا نحن و این معلوم است نزد صاحبان
بصیرة و مشکل شده است از جهة ضعف فهمها و درک او و قاصر بودن
قدرة علماء از ایضاح و افهام او بعبارتیکه موجب بشود با فهام یا از
جهة اشتغال ایشان با نفس خود شان است و اعتقاد داشتن
آنکه این بیان از برای غیر فایده‌مند نیست پس ساکت گردیده
اند و این است سبب در قصور افهام از موافقة الهی و منضم
شده است به او اینکه بعد کلمات کلماتیکه اشاره بود اند بر جناب

الهی

خدار

الهی ادراک میکند آنها را ابصار نزد دقت عقل اندک
با اینکه همه او مستوفی است بشهوات نفسانیه خود و انس میگیرد
بمدرکات و محسوسات خود پس قطع کرده است وقع
عظمت او بسبب طول انس از قلب گاه چنین است سبب
عجایبات می‌بیند حیوان غریبی یا نبینی از افعال او سوی که
خارق عادت باشد پس افتخار او از راه معرفت بخالق
او گویا میشود سبحان الله با اینکه با اینکه روز و شب
می‌بیند و نفس و اعضای خود و سایر حیوانات مالوفه را
که هیچ شواهد بر عظمت و قدرت الهی میباشند متفطن نمیشود
بعظمت خالق او و هرگاه فرض شود که کوری در زادی
که بلوغ برسد با عقل در آن هنگام نمی‌دهد چشم او بینا شود
به بیند آسمان و زمین ... و اشجار و نباتات و حیوان سوی
دفعه واحده گاه است که از راه تعجب بمیرد یا دیوانه شود
از برای شهادت دادن این عجایب بر خالق حق با وجود
انهماک او کلها در شهوات که سد و نبهه است بر خلق
راه معرفت ربوبیت را از شهی کلد ... و اینکه وفاقا
للقوم گفته‌ام که جناب اقدس الهی وجود حق است
از قبیل اعتقاد نموده مومن بجهت دو شاهی که دارد
از برای جناب اقدس الهی و الله در قرآن و حدیث

معلوم

واست چنانکه حقیقت وجودات زیرا که هیچ اشیا
نیست در آن که حقیقت وجود در غایت دوری است در عدم وهیچ
چیز از عدم این مقدار دوری نیست بدان قیاس کن نور را
از ظلمت دور است در غایت وهیچ چیز را از ظلمت این دوری
نیست پس همچنانکه نور بذات خود نور است و هم آن
که نور مظلم و تاریک باشد حقیقت وجود نیز بذات موجود
است و دیگر اشیاء باو موجود می باشند بقدر قابلیت چنانکه
نور بخود روشن است و دیگر اشیاء باو روشن شود در اینجا
بنا بر اتحاد ذات و وجود تصور انفکاک عقلی نباشد وهیچ
مرتبه در موجودات بالاتر ازین مرتبه تصور نتوان کرد
و این جای واجب الوجود است بمذهب حکماء و عرفا
که گفته اند واجب الوجود وجود بحت است و ذات او
خود وجود اوست و این مقدار متفق علیه حکماء و عرفا می باشند
چه بدیهه عقل حاکم است بر اینکه واجب الوجود در اعلی
مراتب وجود باشد چنانکه هیچ مرتبه در موجودیت از
آن اعلی و اقوی نباشد که اگر مرتبه از آن بالاتر باشد بواجب
الوجود اولی و انسب بود در نسبت که مرتبه اعلی و اقوی
بموجودیت مرتبه سیم است که وجود غنی موجودات است
فلهذا بر جناب حق تعالی وجود خطاب و گرنه همچنانکه

اطلاق وجود بر او نشده است بلی در حدیث نور
لا ظلمة فیه و حیوة لا موت فیه و علم لا جهل فیه
و حق لا باطل فیه و لفظ شیئی لا کالاشیاء هم وارد شده
است و وجود بلفظ وارد نشده است لیکن ادله عقلیه
قطعیه چنین قایم است باین که جناب اقدس الهی موجود
است و ترکیب از ذات و وجود که ندارد است پس
اطلاق وجود محض باو نموده اند و حاصل آنکه باستقراء و
تتبع که نموده ام اشیاء موجوده را از سه قسم خارج نیافتیم
اول وجودی که مستفاد از خارج باشد چنانکه مشهور است
در ماهیات ممکنه پس در اینجا سه چیز باشد یکی ذات
ماهیت دویم وجودی که مستفاد است از غیر سیم آن
غیر که مفیض وجود بماهیت است بدان ماهیت ذاتی نیست
که انفکاک وجود از چنین موجودی جایز است بلکه واقع است
دوم وجودی که مستفاد است از آن ذات و معلوم است
که انفکاک وجود از چنین موجود نظر باذات وی محال
باشد لیکن بنابر تغایر ذات و وجود تصور انفکاک
عقلی است سیم آنست که موجود باشد بوجودی که
عین ذات اوست نه بوجهی که منافی بر ذات

ذات حاکم

در آیه و حدیث لفظ وجهی از برای او حق وجه وارد شده است
و در کافی در ضمن حدیث عرش فقرات است که مؤید مطلب
مبحث است اعتبار رشته شده واصل حدیث از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بیاید زیرا است و بعظمته و بنوره ابتغی من
فی السماء والارض من جمیع خلایقه الیه الوسیلة بالاعمال المختلفة
والادیان المشتبهة فکل محمول یحمله الله بنوره وعظمته وقدرته لا
یستطیع لنفسه ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا فکل
شیئی محمول والله تبارک و تعالی الممسک لهما ان تزولا والمحیط بهما
من شیئی وهو حیوة کل شیئی و نور کل شیئی سبحانه و تعالی عما یقولون
علوا کبیرا قال له فاخبرنا عن الله این هو فقال امیر المؤمنین هو هنا
و ها هنا و فوق و تحت و محیط بنا و معنا و هو قوله ما یکون من نجوی
ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من
ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا الحدیث والله یعلم
شاید از نور و عظمته فعل الله که وجود انبساطی است مراد باشد
چه قیام همه اشیاء بلاواسطه یا بواسطه [illegible] منتهی [illegible] بالذات
باشند تا تسلسل لازم نیاید و جمیع ممکنات قائم بالذات نیستند
پس همه باید بفعل آن [illegible] قائم باشند قوله والمحیط من شیئی احتمال دارد
که مجرور باشد بعطف او بضمیر بهما والظاهر من شیئی بیان او باشد

که مراد

که معلوم می‌شود که خدای تعالی ممسک است شیئی را که [illegible] است
بسموات وارض با منطق است لفظ من یقول ان تزولا
یعنی ممسک است مر هر دو را و محیط است [illegible] خارج
نشوند از شیئیت بعد از خلق شدن و در عدم صرف احتمال دارد
که المحیط معطوف باشد بر ممسک ولفظ من شیئی بیان ضمیر بهما باشد
از جهت زیادتی تعمیم یعنی باشد یعنی محیط است بانها بر شیئی
که احاطه کرده است این دو تا او را از عالم کون و فساد یا بیان
از برای معیت یعنی محیط است بانها یا [illegible] احاطه
اند و آن دو تا را نهاده و بودن وجود [illegible] در شیئی
ظاهر است چه قوام و ظهور اشیاء [illegible] ممکن عدم انتفاء [illegible]
چنانکه ظهور اشیاء محجوبه ظلمانیه بتوسط نور است و ضعیف

معروف نمیدارد که احاطهٔ او منافی نیست بر احاطهٔ جسم و
جسمانیت را و همچنین معیت او خارج است از معیتی که
میانهٔ ممکنات هست بلکه احاطهٔ او بصنع و قدرت و
تقدیر است و معیت او بعلم و حفظ و تدبیر است چنانچه فرموده است
وهو معکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر و روایت رسیده است
باینکه صحیح نیست سؤال از او باین هو چه سؤال از شیئی
باین هو سؤال است از مکان شیئی باعتبار حصول
او در آن مکان و اختصاص او باو و این در حق جناب
اقدس الهی محال است چه او در جمیع امکنه میباشد
نه باعتبار حصول از آن امکنه و اختصاص بآنها بلکه
باعتبار علم و احاطه و قیومیت با اینکه خالی در امکان
جایز نیست

جایز نیست اینکه لیس باشد در آن و احد در جمیع امکنه
و جناب اقدس الهی در جمیع امکنه میباشد و در توحید صدوق
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده است که
انه سئل عن وجه الرب تعالی فدعا بنار و حطب فلما
اضطرم اشتعلت قال این وجه النار قال السائل
هی وجه من جمیع حدودها قال هذا النار مدبرة مصنوعة
لا یعرف وجهها و خالقها لا شبه لها والله المشرق
والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله لا یخفی علی ربنا خافیة
بیان حضرت امر نمود بآتش و حطب حاضر نمودند [illegible] افروخته [illegible]
اینها که تا نیست مدبره بصیغهٔ اسم مفعول است یعنی خلق
نموده شده برای آن جهت تدبیر عالم نار را لا تعرف صیغه

مصنوعه

محاط است و خافقها لا تشبهها یعنی با عقول و شناخته
نمی شود وجه او با آنکه خالی از وی نیست به نسبت ادراک و نیز
از اشیاء در آن پس چگونه ممکن است اینکه شناخته شود وجه او
پس شروع فرمودند در بیان اینکه هر وجهی و مقصدی که توجه کرده
می شود با او وجه الله است بقوله و لله المشرق و المغرب
یعنی همه نواحی ارض از برای اوست پس اختصاص ندارد به مکانی
دون مکانی با اینکه مراد این باشد که جهان از برای خداست مشرق انوار
عقلیه و مغرب مواد جسمانیه فله الخلق و له الامر و این معنی اعم و اتم
است و گویا این کلمات تعلیق انصاری بر آن بسته است
امتحان نماید عقیده اهل اسلام را العذر اجرا لها در کلمات تحقیق
از مصدر ولایت صادر گردید پس ذکر نمودند حضرت اولاً

مثالها در

مثالها در محسوسات از برای بیان امر خارج از حس
و عقل زیرا که ممکن نیست معرفت او را به بیان لیکن داد
نار است که جمیع حدود دارد و وجه اوست و از وی ظاهر
می شود اینکه چنین خدای متعال نیست که از برای او حدی
و نهایتی پس نیست از برای او وجه محدودی و محسوسی
و وجه نار حدود ظاهره اوست و جناب الهی منزه از آن
ازین وجه چونکه سائل سؤال نمود بها از وجه رب و سؤال
از مرتبه ربوبیت واقع شده و ظهور ربوبیته للکون ایجاد
و صفات است ذکر فرمودند حضرت آیه نوریه را که
متضمن است بر اینکه نور او سبحانه منبسط است بر اشیای
علویات و سفلیات فاینما تولوا فثم وجه الله

معنی مرجا را که تصور کنی آنجا نور وجه کریم میباشد پس خالی نیست
از و مکانی با اینکه نیست در مکان پس رفع نمود آنچه را توهم
می‌نمایند بعضی از جهال ازین آیه شریفه از احاطه مقداریه او
بهر شیئی نفوس که لایخفی علی ربنا خافیة بلکه بغیر این استیلای احاطه
و استیلای علیت و احاطه علمیت از جهة بودن احاطه نحوی
که مستهلک اند کلی نزد او و در روایت صحیحه است در
کافی استاد خود از ابی المغرا رفع نموده است از ابی جعفر ع
قال قال ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو عنه و کل ما وقع
علیه اسم شیئ فهو مخلوق ما خلا الله و ایضا روایت صحیحه است
بهمان اسناد از زرارة ابن اعین قال سمعت ابا عبدالله ع
یقول ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو عنه و کل ما وقع
علیه اسم شیئ ما خلا الله فهو مخلوق والله خالق کل شیئ
و ایضا روایت فرموده است بهمان اسناد از خیثمه
عن ابی جعفر ع قال ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه
و کل ما وقع

و کل ما وقع علیه اسم شیئ ما خلا الله فهو مخلوق والله
خالق کل شیئ و این احادیث بهمین نهج در توحید
صدوق هم مذکور است بیان کلمه میشود خلو من
کدام بعض خیالها میکنند از او از احادیث باطل می‌نماید
رای اینها طوایف کثیره را از ایشان را یکی قول اشخاص را
که گمان نموده اند اینکه ممکنات عوارض وجود حقیقی میباشند
که او باری تعالی میباشد دویم قول اشخاصی که قایل اند
باینکه صور معقوله قائمند بذات تعالی سیم آنکه اشخاص را
که گمان کرده اند اینکه خدای تعالی موصوف میشود بطبایع
امور که موجودند در خارج چهارم رای اشخاص را
که گمان کرده اند که وجود حقیقی که جز [illegible] مشکک

در رد مرتبه ثبوت چهارم و مشتمل است بر جمیع آراء
باطله خود از موجودات ممکنه و هیچ قول اشنع صوفیه
و اعتقاد بسنخیت واجب تعالی با ممکن نمودن و قول
باینکه خدای سبحانه منشعب است از برای موجودات
و غیر اینها از آراء باطله و لا خلو خلق از او تعالی
باطل میکند دارای عادلی از طریقه حقه راجع بجمیع
میباشند قول باینکه خدا حلول میکند در جمیع کل اولیا
یا متحد میشود با ایشان و همچنین قول بصادر اول [illegible]
را باطل میکند مذهب قائلین باینکه وجود حقیقی متعدد است
منبسط شده است بر جمیع کل ممکنات و اینکه ممکن حق
مقید است و اینکه وجود طبیعی با نازل منزله اول است

مثبت

و حکما را

و ممکنات افراد او میباشند و اما بر حکم علی
میکند قول اشنعی صوفیه که گفته اند همگی اشیاء جمیع با
خالق و مخلوق امر واحد با حکم واحد را و از این
جهة است در فرد و کل و مع کل شیء عین سر الرکان
مع الامر الحادثه یا غیر اینها پس این همه مخلوق است و واز
الله تعالی پس قولیکه مشهور است از حکماء وجود ربه
التصور عبارت از بیش سطلق بعد اشیاء دراز ضمیات است
نسبت بواجب و حکما تهم باطل شد چرا که بواسطه است
و هر ما را یا مخلوق است و واجب با همه خلاء از مخلوق
باشد پس با او باید در واجب باشد چه او شبیه
بخلاف اشیاء دیگر و باید در احکام اشیاء پس [illegible] شیء

حکیمی از آنکه در بعضی نسخ در تمام جا بجای کل شیئ
در کافی و شیخ صدوق در کتاب توحید روایت نموده
باسناد خود از هشام بن حکم عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال زندیق مسئله ما هو قال شیئ بخلاف الاشیاء
ارجع بقوله شیئ الی اثبات معنی لانه شیئ بحقیقة الشیئیة
بیان زندیق کسی است که منکر صانع عالم باشد و قوله
ارجع بصیغه امر است یعنی رجوع نما از جمیع توهمات
وهمیه که از اطلاق شیئ [illegible] اراده کرده اند
که از عرض است در این اطلاق بجا آوردن
مقصود نیست لذا از این کلام محتاج الیه غیر حلال است
و اراده مقصد جسم متحرکات [illegible] و جسم
الی آخره

است ربما [illegible] ٢ بقوله ارجع بقوله شیئا الا اثبات
معنی جمیع آن وقتی که میکند ادعیت یعنی شیئیت ممکن بودن باو
پس او محقق شیئیت است و این است نظر قول او وانه
شیئ بحقیقة الشیئیة چه حقیقة فعیله است از حق اذا ثبت
و حقه اذا اثبته لازم و متعدی هر دو و لازم استعمال شده است
چنانچه از صاحب قاموس نقل نموده اند و قول او وانه شیئ
عطف است بر اثبات یعنی رجوع نما از قول من
شیئی با آنکه شیئیت الحقیقة شیئی و در بعضی نسخ
بدل الحقیقة الشیئیة است یعنی که ادات من شیئی
شیئی و محقق حقایق پس او شیئی است با حقیقة ثابت
شیئی غیر او و تحقق که وارد شده است از آن [illegible]

فرحا که گفته است او را عرب قول لبید است که گفته است
الا کل شیء ما خلا الله باطل محقق حقیق الآن و فضل و لهذا است
عمر شبه او آنچه در نظر که نوشته نبود بانجام رسید حال
مجال عرض من نمانده که ضعف پیری بیشتر شده عمر خود و
در تحصیل علوم عقلیه و نقلیه صرف نمودم و ما کتبنا من علمی
از متون و شروح و حواشی و تصنیف و کرمالآن اکثرهم
از آنجمله که بزرگ تصنیف گردیده خصوص از کتب
تفاسیر و احادیث اگرچه کتاب مستطاب بحار الانوار
بنجامه تحصیل نشد لیکن اکثر مجلدات آنها و تملک آنها
درجه هم رسید و کتب اربعه و کتاب وافی در رسائل
الشیعه و دو شرح ... ابن مولانا محمد تقی مجلسی و از
کتب عربیه

کتب عربیه و فارسی و والد محقق او هم شرح بسیار از
شرح مولانا خلیل قزوینی بر کافی و شرح عالم ربانی مولانا
محمد صالح مازندرانی و کتب دیگر از کتب صدوق رحمهم الله
و غیرهم تحصیل شد و بعضی تصور از تحصیل علوم الحکمه تحصیل عقاید
حقه بوده از تأمل دقیق ظاهر شد که دین عقلاء بر اثبات
عقاید که خالی از خدشه و منع و نقض باشد بسیار کم است
حتی دلیل مشهور توحید که ابن کمونه ایراد به او و شبهه مشهور است
لهذا از بیان ضعف یابی شد که تطبیق عقاید حقه را به کلام
مستطاب اهل عصمت مثل نهج البلاغه و کتاب حجة
و توحید کافی و توحید صدوق رحمهم الله نمایم و غیر
مطابق را نسبتا منتسبا انکار نمایم و در این مدت

که یکی دو سال است بموطن خود مراجعت نموده ام اکثر
مطالعه و مباحثه ام در این کتب بوده و حالا هم شغلی
سوای این شغل شریف مشغله ندارم چه بحمدالله از فضل و کرم
امر معاش ضعیف لطفی داشته و دارد که احتیاج در ضبط نمودن
او بتوجه و التفات ضعیف نبوده و نیست و امور متعلقه باهل و عیال
از قبیل امامت با مرافعه و [illegible] از بدو امر متحمل نشدم و باختیار
تکلیف خود را زیاده نفهمیده ام و مدعی این که صاحب بصیرت
و قلب نورانی شده ام که باین وسیله عارف بحق ائمه اطهار
گردیده ام که نیستم صاحب مرتبه علی الیقین بلکه اقل
در معرفت شده باشم لیکن بعد از تامل و مطالعه کتاب
حجة کافی مکرراً و زیارت جامعه کبیره را علی الدوام ورد
ساختن و تامل در حقیقت فقرات کلمات او نمودن و

و همچنین

و همچنین تا آخر زیارات مثل زیارت ششم و زیارت مولود
و غیر اینها بعون و عنایت الهی عارف بجلالت مرتبه آن بزرگان
از حقیقة علم کاملی گردیده ام و امیدوارم که بعون و عنایت الهی
علم بمعانی وا دقیق مبدل کنم و با [illegible] و از [illegible] ائمه اطهار
صلوات الله علیهم اجمعین محشور گردم با وجود این مراتب
ترجیح مرجوح بر راجح و مفضول بر فاضل دادن که از قبیل مکابره نمی شود
که کسی اعراض از شریعت مقدسه نماید خود را مقلد جمعی نماید که
بعضی از آن جماعت که معارضه با ائمه اطهار بوده اند یقیناً مطرود
و ملعون هستند بلکه فی الحقیقه کافر بوده اند و بعضی دیگر مجهول الحال حقیقی
الحال میباشند و بعضی دیگر که حال آنها مشخص شده باشد که از
فرقه ناجیه اثنا عشریه بوده اند تابع در عقاید دائماً ائمه اطهار

بعضه اند و با قلیل قلیلی از حیات دنیا قناعت می نمودند و بمقامات
عالیه فایز گردیده اند اگر حقیقة دانسته اید در ایشان بجهة
شدة اخلاص با ائمه اطهار و دوستی تام تمام با ایشان و دانستن
هم رسانیده اند و اگر آن هم نشنیده اید بس پرسش خواهند بود و اگر
آن فرقه کلمات حقه دانسته باشند جز ما و قطعه از آن بزرگواران
اخذ نموده اند که تقیة اسم ایشان را ذکر ننموده اند و با ایشان
منسوب ساخته اند و اگر از عامه بعضه اند که از جهة خود نمائی
و عوام فریبی سرقت نموده اند کلام ائمه اطهار را باسم خود ظاهر
ساخته اند رجیع و تشویر آن عمل را نمیکنند که از کسی و حرف
الاطاعة او باشد از جانب خدا و رسول اعراض کنند و
تقلید و متابعت این گونه اشخاص را نماید که حال ایشان
مجهول داشتن با رای ضعیف بای سعی و کوشش و تحقیق
اسباب تحصیل

اسباب تحصیل علوم حقه از هر جهة از اقوال جواهر
دینبودن در این فکر دخیل که از عمر علم مشتغل
بشوم را ساس و حال دنیوی هم ساختم هرگاه متصوف و طالب
دین باشم جمعی از جهله طلبه از ارباب سلم که مطلق
در فکر مطالعه نمودن این کتب نبوده اند و با آنکه ندانسته‌اند
یا بر تقدیر دانستن قدرت بر فهم و جمع بین الاخبار
نبوده اند یا کهنه عود رتبات معاش متوجه با مور
که از انها امر معاش ایشان منتظم بشود و بعضه اند دیگر
بکسی محتاج در معاش نبوده اند نمیدانم آنها چه باشند
اگر کسی تابع ائمه هدی ع باشند باید افعال قبیحه
سلفی را حمل بر صحت نماید دیگر تهمت و افترا نمودن

هر کسی بر فطرت اسلام باشد چه صورت دارد و علاقه‌اش به خلاف
قرار دارد از مذهب ایشان است و بعد آوردن و علاقه‌اش
چه معنی دارد با آنکه در کافی مذکور است روایتی از
حضرت امام رضا علیه السلام که از مذهب است هر کس
قرائت نماید سوره توحید را و در عرض نمود که بچه گو
قرائت نماید نمود بیان بکو که مردم قرائت می‌نمایند
بعد از تمام بگوید کذالک الله ربی کذالک الله ربنا
در کافی دو مرتبه است و در توحید صدوق سه مرتبه مذکور است
و با وجود این حدیث شنیده‌ام که بعضی از این مردم که ضعیف‌اند
تکفیر می‌نمایند تصور نموده‌اند که سوره توحید را مطلق نمی‌خوانیم یا آنکه
معنی او ندانیم که کافر در توحید کرده بدانم و همین حدیث در
عیون

عیون اخبار الرضا هم می‌باشد با تغییر یسیر و الصدوق در کافی
و بعضی هر دو روایت نموده است فتح ابن یزید از ابو الحسن ع
شاید مراد از او امام رضا باشد و امام علی نقی هم محتمل است
که سؤال نموده است از حدیث که آن حضرت از او یا موضعه
پس فرموده است اقرار کنید او را با آنکه معبودی سوای او نیست
و شبیهی و نظیری ندارد و قدیم است و متغیر از حالی به حالی
نیست و موجودیست که مقصود نیست در وجود خود بر غیر و
عالم است بذات خود و اشیاء و نیست مثل او شیئی گویا
ضعف متصور را نها دجود جناب اقدس الهی را انکار
نمایند با آنکه شریکی و شبیهی از جهت اقرار داده‌ایم جناب
اقدس الهی را همه اهل ایمان است و بر صراط مستقیم ثابت

و در اسنح بدارد و از خطرات نفسانی و اغراقی شیطانی در
ظل ظلیل حفظ محفوظ بدارد بحرمة محمد و آله الطاهرین صلوات
الله والسلام علیهم اجمعین واگر کسی تتبع در احادیث
توحید کافی و توحید صدوق نماید مستفض او می شود که اکثری
از رواة و اصحاب ائمه اطهار سابق بر آنکه بخدمت
ائمه اطهار برسند بر عقاید بدی شده بوده اند بعضی مجسمه و
بعضی مصوره و بعضی برویة البصری و بعضی مجبره و بعضی مفوضه
و بعضی بودن جو در از نهانی در مخلوق معتقد و قربیه اند
و به برکت حضور و صحبت یا سماعات امام ع از آن مذاهب
فاسده منحرف و مایل و معتقد بمذهب حق شده اند
از هیچ یک مذکور نیست که جناب امام علیه السلام
امر فرموده باشد ایشان را باعاده نمودن عبادات

که داده

که در ایام عقیده فاسده بعمل آورده اند حتی عبدالله و اصحاب
که از حدیث معلوم می شود که اول امر معتقد جناب اقدس اله
با توحید او کسی نبوده و بعد از ادراک خدمت امام جعفر
صادق ع به برکت استدلال حضرت اقرار بتوحید و
و نبوت و ولایت نمود و حضرت او را امر باعاده عبادات
عمل کرده او ننمود و محقق مجلسی در شرح فقرات من لا یحضره
الفقیه در ضمن احوال هردن ابی سلم بن کهدان گفته است
که ظاهر این است که هر گاه عوامی که نفهمیده است معنی
جسم را و بگوید انه جسم لا کالاجسام تکفیر او نمی شود بلکه
این بلکه واجب نیست بر ایشان سوای این زیرا که
تکلیف نمودن ایشان را باینکه نفهمند معنی مجرد و س

تکلیف است بالا طلاق و باهر وجهی که ذکر در شود از برای ایشان
توهم می نمایند که از برای او مقداری است و از جهتی میباشد بلکه
حکمی است از برای خواص علماء که تصور نمایند او را زیرا که
معتقد در ایشان غیر این است غایته امر این است که ممکن است
ایشان را که جزم نمایند بوجود مجردی که مکان و زمان و حیز
و جهت نداشته باشند لیکن دائماً تصور میکنند شیئی را از برای ایشان
واو غیر جناب اقدس الهی است و از این جهت است که
وارد شده است که پرستش با [illegible] جایز بلکه
با اعراب و بدو جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار
قناعت می نمودند از کفار بعد از اسلام ایشان
اینکه تکلم نمایند به دو شهادت و تکلیف نمی نمودند

ایشان را

ایشان را به غایت ادق حکماء در اثبات واجب
لذاته و آنچه نظر بعلماء قناعت نمینمودند بلی و بود
سیره جناب رسالت پناهی و سیره حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین
علیهم السلام متغیر می شدند بلکه متغیر نموده باد بهم که از ادق
المعانی بکنه [illegible] تکلم [illegible] و ائمه ما متنزه
عن ذلک بوده اند میگفتند از جناب
اقدس الهی و ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن
لا تفقهون تسبیحهم پس فردی از افراد ممکنات
فاعلند [illegible] حال اینکه [illegible] مراد
از موجودات [illegible] که نمایند مثل ممکنات در
جسمیه با بودنش از آنها یا در مکان یا در زمان هر آینه

هرآینه خواهد بود و محتاج و ممکنی بحیث بالطبع است و دیدم در
بعض اخبار اینکه تبارک و تعالی میفرماید عبادت نکرده اند
مرا اکثر خلایق زیرا که توهم نموده اند در حال عبادت
خدای سو و عبادت می نمایند او را نیز و حال اینکه
او غیر محسوس است و ظاهر و کشف شد این امر از برای حق
در ایام ریاضت و اراده نمودم که ببینم این سو در کلام
معصوم یا دیگری که دیدم و بسیار سعی در شدم لیکن حال یافت
نمانده است در حافظه من اینکه در کتاب دیدم این سو و ذکر
نموده است نصیر الدین در رساله خود اینکه تکلیف عوام
باین تکلیف است بالاطلاق بلکه کافیست مر ایشان زیرا
اینکه بدانند از برای ایشان خدای میباشد که نیست
مثل او است

مثل مخلوقات هر چند ما توهم نمایند او را جسم نو
را نه چنانچه ذکر نمودیم او را بلکه عرفا عاجزند
از ادراک کنه افعال او چه جای صفات رود چه
جای ذات او و چه خوب گفته است حکیم غزنوی
بیت پاک از آنها که غافلان گفتند پاک تر زانکه
عاقلان گفتند بلکه هر گاه بگوییم ما این کفر است
و باقی نخواهد ماند مگر معصوم علیه السلام زیرا
ما اکثر علما هر قدر از ریاضت کشیده در تحصیل
حاصل نمیشود از برای ایشان این معرفت پس اگر
نبوده باشد هر کس عبث با آنکه با این اعتقاد خواهد
بوده کافر اند مرتد و نفع نمیدهد باور رجوع لکن

اکثر علما میگویند ما بودیم با اعتقاد صحیح در اول بلوغ
تا اینکه مردم تکفیر نمایند اینها را و حال آنکه خود دیده
شده ما در این دعوی کاذبند بلکه هر گاه بوده باشند
در تحصیل نزد ربانیین از علما هر آینه حاصل
میشد از برای اینها معرفت خاص را معلوم
ایشان میشود یا اعتقاد داشته باشند باطل بودن (می)
آنچه اعتقاد داشته بودند و خوب گفت مرحوم
از علما در زمانیکه میگفتم از برای او که مذهب علما این است
دو ثلث تمی نمایند با اینکه بگویند بودم همچنان گفت اگر این کفر
باشد پس مرتد ملی خواهیم نه فطری زیرا که آباء ما باین کفر
بوده اند و ذکر کرده است سید ~~اجل [illegible]~~
او شیخ مفید

~~از شیخ مفید مخالفت در بعضی [illegible]~~
سید بزرگوار جلیل القدر ابن طاوس آنکه بود میان
سید مرتضی و شیخ او شیخ مفید مخالفت در بعضی مسئله یا دویست
مسئله که همگی مسائلها در اصول دین بودند و نظر نما در اخبار
توحید در کافی و توحید صدوق اینکه اکثر اصحاب عدول
و ثقات بودند سؤال می نمودند اینکه جناب باری اقدس آیا
جسم است یا نه پس جواب داده میشدند بنحوی و وارد شده است
در خبری اینکه گفته بودند ائمه علیهم السلام اینکه تو کافری و نجس و مرتد
زیرا که تو بودی شک کننده کافر بلکه بودند اگر تفکر می نمودند از
برای ایشان حق را و امر می فرمودند ایشان را با عادة [illegible]
که واقع ساخته بودند در حالیکه بآن اعتقادات کافر شده بودند

انتهی ترجمه کلام ایشان مقام ضعیف معروض میدارد که و اینکه

فرموده است که در علما قناعت بای معرفت اجمالی فرموده‌اند

حق است چنانچه در روایت عبد الاعلی که در کافی و توحید صدوق

مذکور است فرموده است من زعم انه یؤمن بما لا یعرف

فهو ضال عن المعرفة لا یدرک مخلوق شیئا الا بالله ولا

یدرک معرفة الله الا بالله والله خلو من خلقه وخلقه خلو

منه و این فقره شریفه باطل میکند قول اشخاصی را که میگویند

نهایت اعتقاد عقیده عجوزه است که نزد او ممکن بود و حال

اینکه علما ثبت نمایند که صاحب این عقیده ضالست از معرفه

پس نرسیده است صاحب او با ولا مرتبه عرفان و این

لایق است باشخاصیکه در ضعف عقل و فطانت شبیه بنسوان

باشند

باشند و مرد علمی در تارف آن واجب است تا وقتی که کمال السعود

کوشش نماید تا اینکه بمقام قرب و معرفت کامله الهیه فائض

شود و اینکه ازاله است در عقیده غیر صحیحه بوده اند حق است حتی

مثل زراره بن اعین که از اجله اصحاب امام محمد باقر است

از خدمت امام سؤال نمود و کان الله ولا شیء قبله قال نعم

کان ولا شیء قلت فاین کان یکون قال کان متکئا فاستوی

جالسا فقال احلت یا زراره وسالت عن المکان اذ

لا مکان و مثل یعقوب ابن اسحق که از اصحاب امام محمد تقی

و امام علی النقی بود و مقدم بود نزد ایشان و فقیه و صدوق بود

و مطعون نبود شیء از حضرت امام حسن عسکری بمکاتبه

سؤال نمود و کیف یعبد العبد ربه و هو یراه فوقع ع یا ابا یوسف

حتی سیدی و مولای و المنعم علیّ و علی ابائی ان یزل الملحد بالانکار
و غیر اینها حتی یونس ابی عبدالرحمن و هشام بن الحکم و
هشام بن سالم و صاحب الطاق و غیرهم که اینها سابقین
بر ادراک خدمت معصومین ع بر عقاید فاسده بوده اند
و مؤید مطلب سابق روایت است که صدوق در توحید
روایت نموده است از حضرت کاظم ع قال قال
الصادق ع تدعو نللالینی ب لنا قال الله انکم تدعون
من لا تعرفونه بعض محققین گفته اند بیان و وجه این
حدیث آنست که اکثر مخلوقات عوام اند و حال
اینها معلوم شد حتی بعض از علما هم بیان کرده اند غیر از اینها
منفک می باشند که اثبات صانع عالم را بدلیل نمی نمایند
تمام می نماید

که شما بر عالم جبروت و تدبیر و تصرف در ذات این مرتبه
لایق ارواح قدسیه و نفوس عالیه می باشند که با مرتبه مشغول
در تدبیر و تصرف در عالم اجسام می باشند و از فرقه دیگر
متصوفه می باشند که اینها خود را از خطا اخفی نمیدانند و
هر چه حکم نموده اند ایشان در معرفت جناب اقدس
الهی و معرفت صفات او و اهل حکمت متعمقه که اقتباس
از مشکوة ملازمت علویه نموده اند آن معرفت و
لدنی و اسرار و انوار عالیه کسب نموده اند که مظاهر آثار
نایه مرتبه الوهیت است فضلا عن الذات
و من مرتبه الاحدیة الذاتیه و فرقه متصوفه می باشند
که اینها هم بعض کمال را ادراک تجربه و به سنجیه فائز اند

با تشخیص قلبی بر آن کیفیات قبض قسمی که اقرار به مطالب و حقایق
خود را از مشکوة ائمه اطهار نموده باشند و قدم بر قدم
ایشان ظاهراً و باطناً گذاشته باشند سوخته آتش فراق شده اند و در
اول رساله که وعده نموده که طریقه ریاضت محقق مجلسی را نقل نمایم
نقلاً از ترجمه او را نقل مینمایم فرموده است در جلد آخر شرح عربی
من لا یحضره الفقیه باین عبارت اینکه یافتم بی در از مدت
ریاضات اینکه مشغول بودم بمطالعه تفسیر تا اینکه دیدم در خبر
میانه خواب و بیداری جناب سید المرسلین را پس گفتم
در نفس خود تدبیر نما در کمالات و اخلاق او هر چه قدر
زیاده تدبیری نمودم ظاهر میشد ~~ظاهر میشد~~ از برای من
عظمت و انوار او بمرتبه که برگردید میانه زمانی
در کشاف را پس بیدار شدم و ملهم شدم باینکه فراق
خلق الله

که فراق خلق انبیاء میباشد پس سزاوار است اینکه تدبیر
او نمایم و هر چه زیاده میکنم تدبیر در آنچه واحده می بود زیاده
میشد حقایق تا اینکه وارد شد بجائی بر من از علوم الانبیاء دفعه
واحده پس در هر آنچه که بودم تدبیر میکردم در او بود ظاهر
میشد بسبب این و ممکن نیست تصدیق این معنی مگر پس از وقوع
زیرا که ممتنع عادیست ولکن غرض ما از ذکر نمودن او
اظهار احوال واقعه است و فائده ریاضت صمت سکوت
از غیر ضروریات بلکه از غیر ذکر الله و ترک نمودن مستلذات
از طعام و شراب و ملابس و مناکح و منازل و امثال
اینها و کناره گی نمودن از صحبت غیر اولیاء الله و ترک نمودن
خواب بسیار و دوام ذکر با مراقبه و تجربه نموده قوم

بذکر یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت و تجربه نموده‌ام نیز
لکن اکثر ذکر صرف یا الله بود با تضرع و عجز تمام از قلب متوجه
بجناب الهی ذکر کرده با مراقبه است و بواسطه ذکر مذکور
نیست و مداومت بر این ذکر باعث صفای قلب میگردد و سبب از برای
اینکه بکشاید خدا بر قلب او انوار حکمت و معرفت
و محبت را الحمد از این نسخه مجرب بدین مقام فنا فی الله و بقا
بالله چنانچه معلوم شد اخبار رسول الله در این مطلب و چنین
که این طریق نزدیکترین طرق است بقرب خدا تعالی بکشد
معارضه نفس و شیطانی ظاهره و باطنه در او نشد زیرا که هرگاه
مشغول نشوند اهالی که مردم بطلب نمودن علوم شیطانی با او
معارضه نمینمایند به غالب دل طلب کردن علوم حب

مال و جاه و عزت است نزد خلایق پس امداد میکنند
ایشان را شیاطین اما هرگاه اینها بغرض از طلب علم
رضای جناب الهی تا حاصل نشود معارضات بیشر
مادام که حاصل نشده است سزاوار است اینکه تدبیر
نماید که در غلبت دادن شیاطین غرض است و من
در مدت ... سال است مشغول الهدایه مردم آفاق
منفق دادت که دیده بشم احدی را بلایت طرائی مسلوک و عبادت
نموده باشد بنحوی بابی مکر ازاله غرت و نفاسه
و در هدایت عامه و نشر علوم دینیه هدایت نموده‌ام
زیاده از صد هزار نفس سواق فی خصوصیا اشخاص که در ایام
ریاضات بخدمت جناب پیغمبر رسیدم و شوال ...

از اوا قرب طرق بسوی قرب خدای سبحانه فرموده تو
انچیزیست که میداند و دانش مجرد و قول دروغ گوید
که بگوید من میدانم کیمیا را مصدوق میسازد و
اموال و اوقات خود را در او بابکه میدانند که اگر
راست میگوید بوی احتیاج باظهار نداشت بلکه ظاهر میساخت
هرچند که معقول میشد باشد عذر بود و با وجود این حرف
مزاید اموال خود را باحتمال صدق صدق و آنچه
من میگویم ادعای آیات خدا در اخبار رسول سید المرسلین
و ائمه مهتدین هادین است و تصدیق نموده است او را در احکام
ظاهری سنن او سنة در شریعت حق در نقطه بالغ
پس با کمتر از اینکه مصدوق سازی او را ذات خود را
چهل روز

چهل روز در عبادت با اینکه متکلف میباشی در جمیع
عمر خود ثابت لیکن با تضرع و ابتهال باشد
بجناب او در حصول مطلب نه بقصد امتحان بلکه بقصد
عبادت ممتحن از اسرار خدای تعالی چنانچه فرموده پیغمبر صلی الله علیه
من اخلص لله اربعین صباحا فتح الله ینابیع الحکمة من
قلبه علی لسانه و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله و در روایت که شده است از
سید الساجدین پانزده مناجات منسوب اوراست
سالک اینکه مداومت کند با آن مناجات و او مشهور است
میان مردم تا بمرتبه که کمتر کسی است اینکه بنده کسی صاحب
خط دیانت نشوند نزد و مجموع اینها محض تایید جناب

الهی و تایید سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوة الله علیهم
اجمعین میباشد انتهی ترجمه کلامه ای عزیز انصاف
بده در این نقلها که کرده است رحمه الله او تکذیب تمامی
وحیهایی که از خود آدمی خارق عادات نموده است
و او که معصوم نبود و خود او رحمه الله گفته که غرض از نقل
ارشاد برادران دینی میباشد با اینکه گوینده امثال این
کلمات بلکه بسیار بسیار بلندتر از این نوع کلمات
جمع کثیر از محققین گفته اند که تکذیب هیچیک را
نمیتوان نمود و ضعیف مدتی مدید بلکه چهار پنج سال
شغل خود را منحصر باین نوع رفتار نموده ام و کمال
انزوا از خلق الله داشتم این است که ملهم بصوب
بلکه

بلکه به بلاهت متهم گردیدم لا حول و لا قوة الا بالله و در همین
شرح زیارت جامعه کبیره فرموده است که دیدم تقریر
نمودن امام ثامن ابی موسی الرضا علیه السلام مرا باین زیارت
تحسین نمودن مرا باین زیارت و چونکه توفیق داد
مرا خداوند تعالی از جهة زیارت امیر المؤمنین علیه السلام و شروع
نمودم در حوالی روضه مقدسه در طی عبادات
و کشید خداوند تعالی بر من به برکت مولای ما ابواب
مکاشفات که متحمل نمیتواند شد او را عقول ضعیفه
دیدم در این عالم و اگر خواهی بگویم میانه نوم و یقظه زمانی
که بودم در رواق عمران نشسته بودم اینکه می

درست من را ملتفت شدم و دیدم مشهد آن حضرت را که
در نهایت ارتفاع و زینت و دیدم بر قبر ایشان
لباس سبزی از لباسهای بهشت زیرا که ندیده بودم
مثل او در دنیا و دیدم مولای خود و مولای سایر خلق را
صاحب عصر و زمان را نشسته پشت او بر قبر و روی او مقابل
در روضه پس چونکه او را دیدم شروع نمودم در قرائت
این زیارت بصدای مرتفعی مثل مداحها و چونکه تمام نمودم
فرمود آنجناب ع که خوب است زیارت تو عرض نمودم
مولای من روح من فدای تو باد زیارت جد تو ملتفت شدم
و ان را بعمل آوردم فرمود نزدیک داخل شو و چونکه داخل
شدم ایستادم نزدیک بدر پس فرمود پیش بیا پس

عرض کردم مولای من میترسم کافر شوم بترک ادب
پس فرمود ع نیست باکی هرگاه بجهت اذن باشد ما پس پیشتر
رفتم اندکی و بودم ترسان و با وحشت پس فرمود پیش بیا
تا اینکه گردیدم نزدیک باو فرمودند بنشین عرض کردم
میترسم از مولای خود فرمود بترس پس جائیکه نشستم
نشستن عبد ذلیل در حضور مولای جلیل فرمود صلی الله علیه
و آله و سلم استراحت نما و بنشین مربع زیرا که تو
تعب کشیده ای و پیاده و پا برهنه آمده و حاصل اینکه
واقع شد از او ع نسبت بعبد خود الطاف عظیمه
و مکالمات لطیفه که ممکن نیست شمردن آنها و فراموش

خادم مقام اکثر ائمه را بسی الی الان شده‌ام بعد از آن شدم ازین

رویا هم رسید در آن روز جناب زیارت شرح برای ایلاز

آنکه معلوم بود که راه را مسدود بود در حقیقت طویل و دراز

آنکه وصول بر موانع عظیمه واقع شد بلطف خود متیسر

شد زیارت ماه که تا و بار همگی چنانچه در نسخه بود حضرت

صاحب الامر و بودن شب در روضه مقدسه و زیارت

می‌خواهم تکرار بی زیارت دلها از برای

در روضه کرامات عجیبه و خوارق غریبه که طول شرح نشاید

ذکر او ائمه المجد الشریفه الاعزاز نامه در این کلمات منبه

شود زیرا که قصد در وصف جناب اقدس الهی مقصود

باصدر دون احدیت می تقرب الهی شد اقرب

الیه ذرا عا بلا شبهه است تا بدین عوض غیبت

الهی قسمت نمود چه مردانه قدم آنها را نعیم عظیمی و

مقصد قصوی فایض شود تا بینی از عجایب ملک

ملکوت و آیات جبروت ما لا عین رأت

ولا اذن سمعت پس اگر ادراک تا به تراز

در این سفر موت فاجکاسوا الله لعقوله ثانی دمن

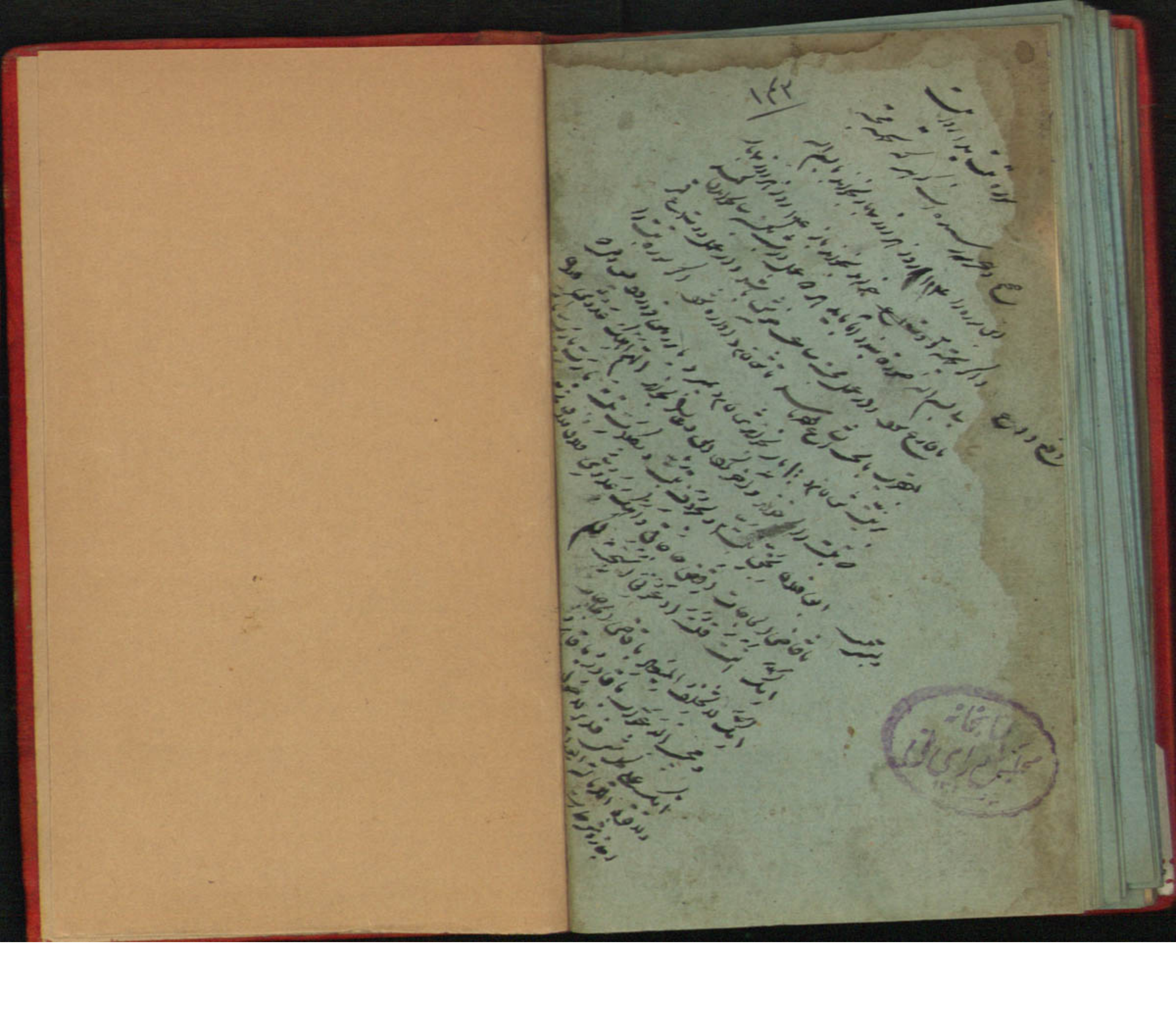
بحج می‌شنیه را اجرا ما اله الله آلیه پس برو با

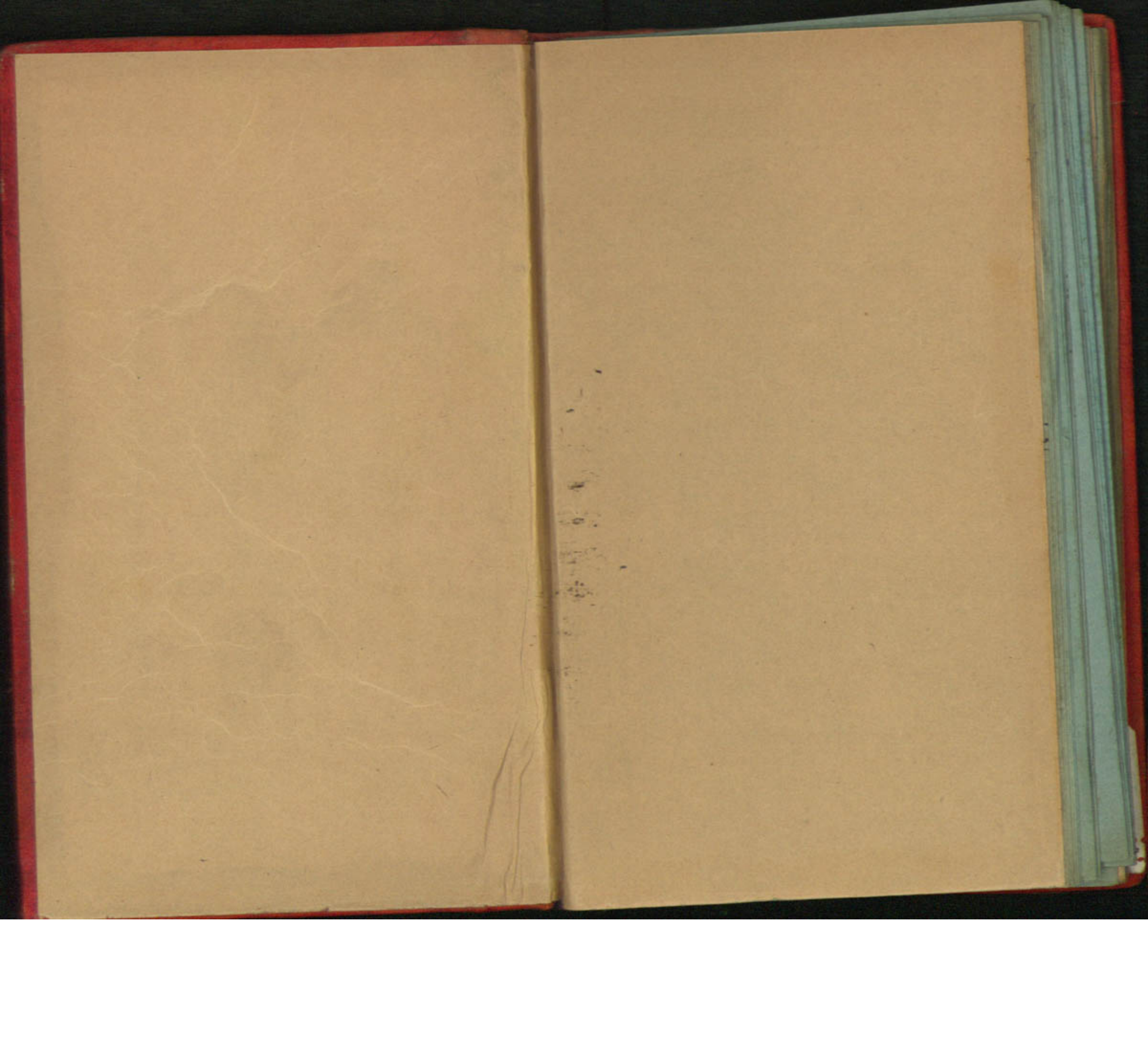
تجرد از دنیا دل و تطهیر شوی سر از ما سوا الله

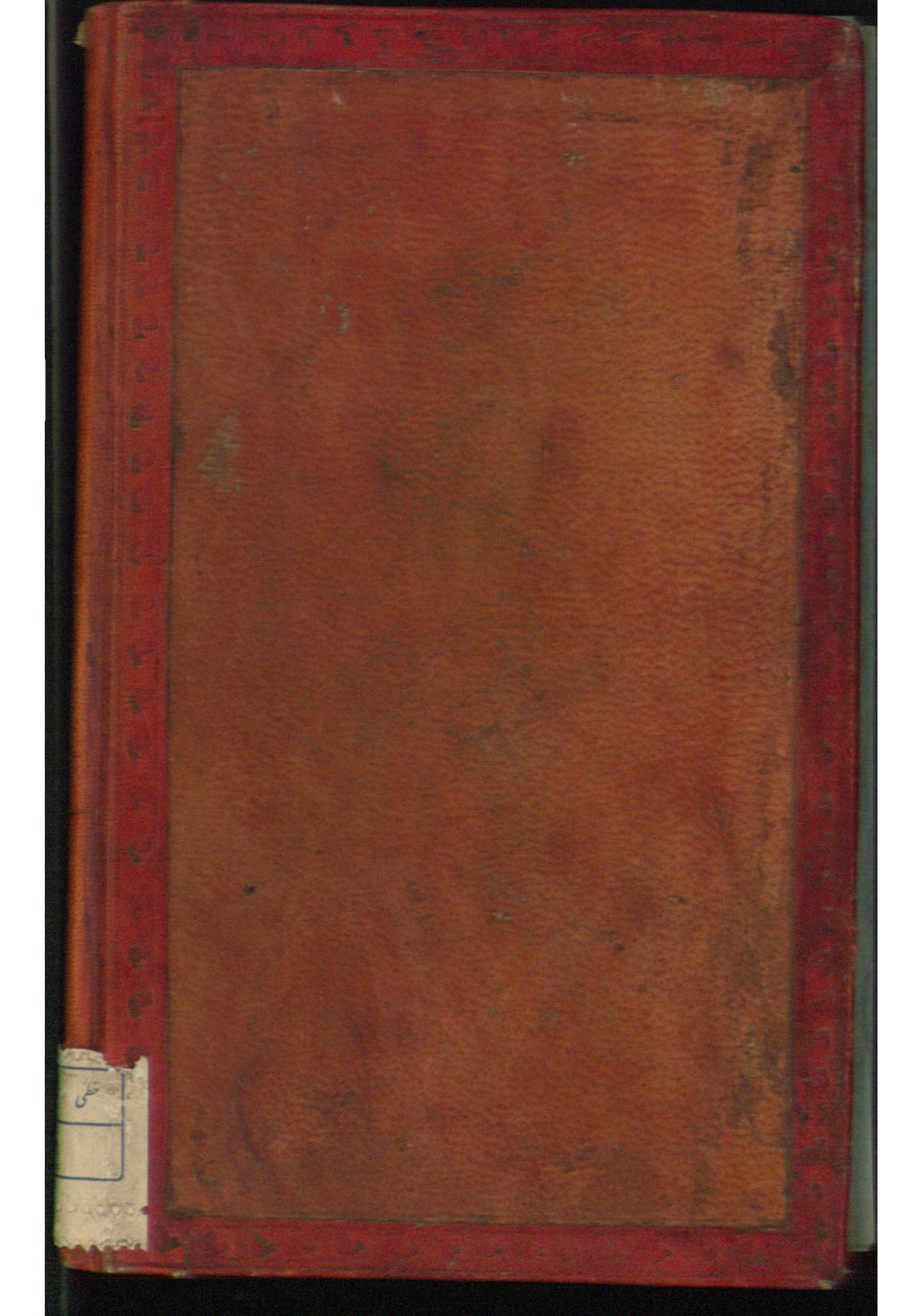
و انقطاع شدید از خلق و مناجات کنیزه با حق

در اعراض نمودن در شهوات و ریاسات و سایر
اغراض حیوانات به نیت صافیه و دین خالص و متوجه
شدن به وجه خیر وجه دنیا برسر عالم نور و الا متاع فنی
[illegible] از تبدیل نمودن این متاع وجه فانیه و اخذ نمودن
عوض از وجه باقی ما عند الله خیر للابرار اعاذنا
الله و اخواننا من شر الشیاطین و المفسدین
و نور قلوبنا بانوار الحکمة والیقین بحق محمد و آله الاطهار
سلام الله علیهم اجمعین تمت التسوید [illegible]
تاریخ چهارم شهر شوال المکرم در دار [illegible] ۱۲۲۳

اللهم یا دائم الفضل علی البریة ویا باسط الیدین
بالعطیة ویا صاحب المواهب السنیة
صل علی محمد وآله خیر الوری سجیة
واغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة
فی عیشة راضیة مرضیة وادفع عنی
الآفات والعاهات والبلیة برحمتك یا ارحم الراحمین
این دعا در [illegible] ده دفعه بخواند ثواب عظیم دارد






خطی